

نگاهی دوباره به مسئله آذربایجان و اران (جمهوری آذربایجان)

محمد رضا محمد قلی زاده

کارشناس بنیاد ایران شناسی شعبه آذربایجان غربی

مقدمه

هنگامی که شعله‌های جنگ جهانی اول به خاموشی گرایید دگرگونی‌هایی در جغرافیای سیاسی و حاکمیت بسیاری از کشورها پدید آمد. در روسیه حکومت (افزون بر) سیصد ساله خاندان رومانوف در اثر مشکلات ناشی از جنگ و ناآرامی‌های درونی در سال ۱۹۱۷م به پایان رسید و بعد از وقفه‌ای چند ماهه، دولت بولشویکی لنین به‌عنوان اولین حکومت کمونیستی جهان زمام امور را به‌دست گرفت و برای رویارویی با نیروهای وفادار به تزار و تثبیت قدرت خود در اولین گام با دادن امتیازاتی، با آلمان‌ها و متحدانش پیمان سازش بست و از صحنه جنگ بیرون رفت. بدین ترتیب سازمان نیروهای روسی مستقر در صفحات شمالی ایران و قفقاز دچار فروپاشی گردید و ارتشیان عثمانی در بیشتر مناطق توانستند پیشروی کرده و جایگزین آنها شوند.

مردمان قفقاز متشکل از گرجی‌ها، ارمنه و مسلمانان در شرایطی که سلطه روس‌ها را بر سر خود نمی‌دیدند برای اعلام جدایی از روسیه فدراسیون قفقاز را به‌وجود آوردند اما با پیشروی و تعرض ترک‌های عثمانی، این تشکیلات نو بنیاد فروپاشید و زمینه برای ظهور و اعلام موجودیت



جمهوری‌های سه‌گانه قفقاز یعنی گرجستان، ارمنستان و آذربایجان در ماه مه ۱۹۱۸م فراهم گردید. در این رویکرد آنچه باعث شگفتی شد و واکنش‌هایی را برانگیخت برگزیدن نام «آذربایجان» برای سرزمینی بود که در گذشته هرگز به این نام خوانده نشده بود، سرزمینی که در طول تاریخ با نام‌های «آلبانیای قفقاز» (در متون یونانی)، «آلوانک» (در متون ارمنی) و «اران» و «الران» (در متون فارسی و عربی) نامیده می‌شد.

جدایی اران به همراه دیگر مناطق قفقاز زخمی بود که طی جنگ‌های ایران و روس بر پیکره ایران وارد شد و این بار اعلام استقلال آن بعد از نود سال با نامی غیرحقیقی، نگرانی‌های دیگری را برانگیخت. بدیهی است اگر مسلمانان قفقاز برای جمهوری نوپیدا خود نامی غیر از «آذربایجان» را که با واقعیت‌های تاریخی سرزمینشان منطبق می‌نمود، برمی‌گزیدند، از نظر آگاهان و مسئولان سیاسی و فرهنگی شبهه‌ای پیش نمی‌آمد. لیکن ناصوبی این نامگذاری و افزون بر آن وابستگی هیئت حاکمه اران به ترکان عثمانی که همزمان با حضورشان در قفقاز، آذربایجان را نیز به اشغال خودشان درآورده بودند، این گمان را تقویت می‌کرد که توطئه‌ای برای تجزیه آذربایجان از ایران در حال انجام است.

پایداری این جمهوری مستعجل بیش از دو سال به درازا نکشید و ترکان کمونیست آن را با دولت بولشویکی لنین معامله کردند، و اران با نام آذربایجان همراه با دو جمهوری دیگر قفقاز ضمیمه شوروی گردید. حاکمان جدید نیز نه تنها جبران مافات نکردند و نام آذربایجان را با عنوان جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان برای سرزمین اران نگهداشتند بلکه با تئوری‌پردازی‌های نادرست و تاریخ‌سازی‌های دروغین ادعا کردند که آذربایجانیان از ابتدا یک ملت و قوم بوده‌اند که سرزمین آنها در جنگ ایران و روس دو نیم گشته، بخش شمالی آن در مسیر پیشرفت و ترقی و آزادی و رفاه قرار گرفته و بخش جنوبی آن در دست زمامداران مرتجع ایران اسیر مانده است.

با فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری‌های قفقاز در سال ۱۹۹۰م متأسفانه این تفکر همچنان به‌عنوان هویت قومی و ملی باقی مانده و از سوی زمامداران و محافل به اصطلاح فرهنگی آن کشور با شدت بیشتری ترویج می‌گردد.



نظر به اینکه امواج برخاسته از کانون تبلیغی همسایه شمالی تاحدودی توانسته است در طول چند دهه بر ذهن و فکر عده‌ای از ساکنین این سوی ارس تأثیر گذارد لذا به‌نظر می‌رسد بررسی انگیزه‌ها و سیر تحولاتی که نام آذربایجان را بر اران رقم زد و آن را تثبیت کرد و نیز پیامدهای آن از ابتدا تاکنون، از ضرورت‌هایی است که می‌بایست بیش از پیش وجه همت محققین و نویسندگان قرار گیرد تا ضمن نمایاندن سره از ناسره از مشکلات بیشتری که ممکن است دامنگیر کشور گردد جلوگیری شود.

نوشته حاضر نیز سعی دارد با مطرح نمودن جغرافیای تاریخی آذربایجان و اران و چگونگی پیدایش نام آذربایجان گامی هر چند ناچیز در این راستا بردارد.

محدوده آلبانیای قفقاز (اران)

از سده اول پیش از میلاد به بعد نوشته‌ها و گزارش‌های بیشتر وقایع‌نگاران و جغرافی‌نگاران رومی و یونانی عهد باستان چون استرابون، پلینیوس ارشد، پلو تارخ و بطلمیوس آگاهی‌هایی را در مورد مرزهای آلبانیا، مردمان و جغرافیای طبیعی آن به ما می‌دهند، که در این نوشتار، به لحاظ رعایت اختصار مواردی از آنها آورده می‌شود.

پلینیوس ارشد درباره مرز آلبانیا چنین آورده است: «سراسر دشت اطراف رود کورا سرزمین آلبان‌ها و در پس آن سرزمین ایبریان (گرجیان) است». وی همچنین می‌نویسد: «سراسر دشتی که از رود کورا آغاز می‌شود، زیستگاه آلبانیایی‌ها و منطقه پس از آن محل سکونت ایبریان است که رود آلازانی آن را مشخص می‌سازد. این رود از کوه‌های قفقاز به‌سوی رود کورا جریان دارد».^۱ شرق آلبانیا به شهادت جمله مؤلفان عهد باستان به دریای خزر منتهی می‌شد. پلینیوس دریای خزر را دریای آلبانیا نامیده و می‌نویسد: «دریای مقابل آلبانیایی‌ها، دریای آلبانیا نام دارد».^۲

محدوده جنوبی آلبانیا را جغرافی‌نگاران گاه رود کورا و گاه رود ارس نوشته‌اند. استرابون حدود آلبانیا را چنین توصیف می‌کند: «آلبانیا سرزمینی است که از جنوب رشته کوه‌های قفقاز تا رود کورا و از دریای خزر به رود آلازانی (رودی که از گرجستان و آلبانیا گذشته و به کورا



می‌پیوندد) امتداد دارد و از جنوب به سرزمین ماد آتورپاتن محدود می‌شود.^۳ بطلمیوس از بیست و نه منطقه مسکونی آلبانیا از جمله خبله (قبله) خبر داده است.^۴

از مؤلفان ارمنی همچون موسی خورنی و موسی کالان کاتواتسی نیز در رابطه با آلبانیا گزارش‌هایی به دست ما رسیده است. موسی کالان کاتواتسی در آگاهی‌های جالبی که پیرامون جنگ‌های ایران و بیزانس و حمله خزران به قفقاز ارائه کرده، ضمن اشاره به آلبانیای قفقاز، حدود آن را از ایبری (گرجستان) تا دروازه هون‌ها (در بند قفقاز) و رود ارس نوشته است. وی درباره رویدادهای ۸۲۵ م / ۲۰۹ ق، از سرداری آذربایجانی به نام بابان یاد کرده و نوشته است: «در همان سال بابان از ایران و رود ارس (به نوشته ارمنی یراسخ) (Eraskh) گذشت و از همان جا به سرزمین خود آذربایجان (آترپاتکان) در ایران بازگشت».^۵

در نوشته‌های مؤلفان ایرانی و عرب سده‌های بعد از اسلام مطالب زیادی درباره اران به چشم می‌خورد که با رعایت تقدم زمانی به شماری از آنها اشاره می‌شود اما پیش از آن ذکر دو نکته ضروری است، نخست آنکه تا سده چهارم بعد از اسلام اران توسط فرمانروای ارمنستان که از طرف خلیفه منصوب می‌گردید اداره می‌شد و شاید به همین لحاظ برخی از مؤلفان اران را بخشی از ارمنستان دانسته‌اند، دوم اینکه از نیمه قرن دوم هجری قمری با قدرت یافتن سلسله شروانشاهان^۶ که فرمانروایی آنها نزدیک به هشتصد سال به درازا انجامید، محدوده‌ای از سرزمین اران به مرکزیت شهر شماخی به نام شروان^۷ نامی گشت، و نیز منطقه مغان هم زیر فرمان حاکم جداگانه‌ای قرار گرفت و بدین ترتیب در سال ۱۴۱ هجری قمری / ۷۸۹ میلادی سرزمین آلبانیای قفقاز که اران (الران - اران) نامیده می‌شد به سه منطقه اران، مغان و شروان تقسیم شد.^۸

احمد بن واضح یعقوبی (۲۷۸ ق)^۹ که پدرش از موالی منصور، خلیفه عباسی بود و در عهد او حکومت ارمنستان و آذربایجان را بر عهده داشت، ارمنستان را شامل سه بخش نوشته و متذکر شده است که «بخش سوم مشتمل است بر برزعه که شهر ولایت اران است و بر بیلقان و دربند (باب الابواب)»^{۱۰} ابوریحان بیرونی (۴۴۰ - ۳۶۰ ق) می‌نویسد: «برزعه قرب نهر الکر و هی قصبه اران، البیلقان، اخلاط باب الابواب و یعرف بدر بند خزران علی بحرهم، ارجیش، شروان، باکو،



معدن «النفط الابيض». وی تمام این نواحی را تا ورثان بخشی از ارمنستان دانسته و تنها ورثان را از توابع آذربایجان نوشته است.^{۱۱}

ابن حوقل (۳۶۷ق) در صورة الارض حدود اران را چنین نوشته است: «مرز سرزمین اران در پایین، رود ارس است. در کنار رود شهر ورثان واقع است. در نزدیکی ساحل، در سمت راست رود، شهر برزند قرار دارد. قسمت زیرین رود ارس، آذربایجان است».^{۱۲}

ابو عبدالله بشاری مقدسی (۳۷۵ق) در مورد اران می‌نویسد: «اران همچون جزیره‌ای میان دریاچه (دریای خزر) و رود ارس قرار گرفته است و نه‌الملک (رود کورا = کوروش) آن را از درازا می‌شکافد. وی مغان را از اران ندانسته و جزء سرزمین آذربایجان برشمرده است».^{۱۳}

یاقوت حموی که در سده هفتم هجری می‌زیست، پیرامون محدوده اران چنین نوشته است: «میان آذربایجان و اران رودی است که آن را ارس گویند. آنچه در شمال و مغرب این رود نهاده است، از اران و آنچه در سوی جنوب قرار گرفته است از آذربایجان است».^{۱۴}

از دیگر جغرافی‌نگاران اسلامی، ذکریای قزوینی (۶۷۴ق) است که در مورد اران می‌نویسد: «اران مملکتی است میانه آذربایجان و ارمنیه و ابخاز. در این مملکت شهر و دهات بسیار است، قصبه آنجا گنجه و شروان و بیلقان است و نهر کر در آن ولایت جاری است».^{۱۵}

همشهری ذکریای قزوینی یعنی حمدالله مستوفی که در قرن هشتم می‌زیست و نزهة القلوب را به سال ۷۴۰ق نگاشته در مورد اران و شروان چنین می‌نویسد: «از کنار آب ارس تا آب کر بین‌النهرین ولایت اران است». وی شهرهای بیلقان، بردع، گنجه و هیرک را از شهرهای اران شمرده و در مورد گنجه این دو بیت شعر را آورده است:

چند شهر است اندر ایران مرتفع‌تر از همه بهتر و سازنده‌تر از خوشی آب و هوا
گنجه پر گنج در اران، صفاهان در عراق در خراسان مرو و طوس، در روم باشد آقسرا
«از کنار آب کر تا دربند باب‌الابواب ولایت شروان است». مستوفی شهرهای شروان، باکویه، شماخی، قبله، فیروز، شابران و گشتاسفی را از ولایت شروان ذکر کرده است.^{۱۶}



ابوالفداء (۷۲۱ق) که تقویم البلدان را نوزده سال قبل از نگارش نزهةالقلوب مستوفی نوشته است، ضمن بحث پیرامون سه منطقه ارمنستان، آذربایجان و اران چنین می‌نویسد: «ارمنستان و اران و آذربایجان سه سرزمین بزرگند جدا از هم که اهل فن آنها را در یک نقشه نشان می‌دهند».^{۱۷}

نویسنده کتاب ارزشمند جامع‌الدول یعنی درویش احمد دده افندی فرزند لطف‌الله سلانیک‌ی مشهور به منجم‌باشی که در قرن یازده هجری می‌زیست و از مورخین عثمانی مورد اعتماد در زمینه تاریخ عمومی است، محدوده اران را با دقت مشخص کرده و می‌نویسد: «اما اران اقلیمی است مشهور، در جهت غرب به آذربایجان منتهی می‌شود و از غرب به حدود ارمنستان و از شرق و جنوب به آذربایجان و از شمال به کوه‌های قفقاز محدود است. از شهرهای نشوی (که همان نخجوان) است در طول ۷۸ درجه و عرض ۴۲ درجه، باب‌الابواب یا باب‌الحدید (در بند) که ناحیه وسیع با حکام مستقلی است در طول ۷۸ درجه و عرض ۴۱ درجه، گنجه که از اقلیم پنجم در طول ۷۴ درجه و عرض ۴۸ درجه و از شهرهای مشهور اران، تفلیس و شمکور و بیلقان است».^{۱۸}

اکنون با توجه به مدارکی که از دوران باستان و نیز دوران اسلامی درباره آلبانیای قفقاز (اران) و جدایی آن از آذربایجان ارائه گردید، شایسته است به چند مورد از نوشته‌های محققین و مستشرقین و تاریخ‌پژوهان سده‌های ۱۹ و ۲۰ میلادی نیز اشاره شود. دورن (Dorn)، دانشمند و محقق برجسته روسی قرن نوزدهم، ضمن اظهار نظر درباره آلبانیای قفقاز چنین نوشته است: «آلبانیا محدود بوده است به سرزمین سرمت‌ها (کوه‌های کراون)، ایبری (گرجستان)، رود آلازانی، ارمنستان، ملتقای رود کورا به ارس و دریای خزر که شامل شکی، شروان و جنوب داغستان تا دربند می‌شود».^{۱۹}

برخورداریان مورخ ارمنی در کتاب خود زیر عنوان تاریخ آغوان (تاریخ آلبانیا) که به سال ۱۹۰۴ میلادی در تفلیس به چاپ رسید، پیرامون مرزهای آلبانیای قفقاز چنین نوشته است: «آلبانیای قفقاز در شرق به سواحل دریای خزر و رود ارس محدود شده بود، در شمال به دربند منتهی می‌گردید، در غرب آلازانی، خونارکرت (Khunarakert) و به رود دزوراگرت



(Dzoragert) و در جنوب به کوه‌های آرتساخ (Artsakh) و رود گرگر (Gargar) تا ملتقای آن به رود ارس منتهی می‌شد.^{۲۰}

کریمسکی دربارهٔ محدودهٔ آلبانیای قفقاز (اران) در قدیم چنین نوشته است: «سرزمین آلبانیا از ساحل راست و چپ رود کر (کورا) و ایبری (گرجستان) تا دریای خزر امتداد داشت. در دو سوی رود، آلبان‌ها می‌زیستند. بعدها آلبانیا یا (آغوانیا) اران نامیده می‌شد. این سرزمین از دربند تا گرجستان و دو سوی رود کر امتداد داشت. بعدها اران تنها از کرانهٔ راست رود کر امتداد یافت و شامل سرزمینی میان رودهای کر و ارس گردید». او همچنین شهر قبله (کبلک) را یکی از قدیمی‌ترین شهرهای آلبانیا دانسته است.^{۲۱}

یامپولسکی از دیگر محققان طرفدار نظریات سیاسی حزب کمونیست شوروی است که در مورد پیرامون آلبانیا طی مقاله‌ای اظهار نظر کرده است، او هر چند در بجهوهٔ تبلیغ‌الحاق آذربایجان به قفقاز در خدمت این سیاست قرار گرفت، اما در این رابطه ناگزیر از بیان حقیقت بود. وی می‌نویسد: «آلبانیا (اران) در شمال آتروپاتن (آتورپاتگان= آذربایجان) قرار داشت و خط مرزی میان سرزمین‌های مذکور، دو رود کر و ارس بود».^{۲۲}

شرق‌شناس شهیر آلمانی‌الاصل روسی، واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد، در این باره چنین می‌نویسد: «آلبانیا در روزگار باستان و نیز بعدها، هنگامی که نامش اران بود، به سرزمینی گفته می‌شد که از ناحیهٔ دربند در شمال شرق تا شهر تفلیس در غرب و تا رود ارس در جنوب و جنوب غرب امتداد داشت، بعدها مؤلفان متأخر، سرزمینی که میان شروان و آذربایجان نهاده شده است را اران نامیدند. یاقوت در معجم البلدان فاصلهٔ دو رود کورا (کر) و ارس را اران نامیده است.» بارتولد همچنین در مورد پایتخت اران می‌نویسد: «شهر پرتوه (برزعه) که پایتخت اران به آنجا انتقال یافت در سدهٔ ششم میلادی کنار رود ترتر قرار داشت».^{۲۳} بارتولد همچنین در خصوص وضعیت سیاسی - فرهنگی آلبانیا چنین می‌نویسد: «آلبانیا تا زمان ساسانیان ما به نزاع میان ایران و روم بود. در زمان ساسانیان آلبانیا به‌طور کامل به تابعیت ایران درآمد و به همراه آذربایجان ایران بخشی از کوست شمال گشت. (با این حال) اختلاف قومی آنان با آذربایجان از میان نرفت. در عهد اسلامی نیز گویش آذری مردم آذربایجان با زبان ارانی که احتمالاً از خانوادهٔ



زبان‌های یافتی بوده اختلاف داشته است. مهم‌تر از آن، میان آذربایجان زرتشتی و آلبانیا اختلاف مذهبی وجود داشت. در آلبانیا همانند دیگر مناطق مرزی ایران آیین مسیح حاکم بود. فرمانروایان آلبانیا چه از دودمان‌های محلی که در سال ۴۶۰ میلادی منقرض شدند و چه آنان که از دودمان ساسانیان بودند و از پایان سده ششم میلادی بر سر کار آمدند و در سده هفتم نیز بر این سرزمین حکومت کردند، هم پیرو آیین مسیح بودند.^{۲۴}

پروفسور یوزف مارکوارت در کتاب ایرانشهر خود (چاپ شده در سال ۱۹۰۱م) که شرح و تفسیری بر کتاب جغرافیای موسی خورنی مؤلف ارمنی اواخر دوره ساسانی است، در مورد اران چنین می‌نویسد: «اران به مفهوم وسیع‌تر یعنی استان غربی، این نام به‌طور کلی در محدوده خود دقیقاً آلبانی قدیم را دربرمی‌گیرد و در شمال تا معبر چور (دریوند) می‌رسیده است. اران به مفهوم محدودتر، از امیرات (ارانشاه) بود، پس از جدایی امیرات شروان، قبله، شکی، مغان و غیره در اصل ناحیه مابین (کر) و (اراکس) (= ارس)، یعنی استان‌های ارسخ و اوتی، به پایتخت پرتوه (برزعه) محدود شد.»^{۲۵} نویسنده کتاب تاریخ قراباغ یعنی میرزا جمال جوانشیر قراباغی در گذشته به سال ۱۸۵۳ میلادی (۱۲۶۹-۱۲۷۰ق) که کتاب خود را در سال ۱۸۴۷م (۱۲۶۳ق) نوزده سال بعد از انعقاد معاهده ترکمنچای و هفتاد و یک سال پیش از نامگذاری اران و شروان به آذربایجان نوشته است در مورد قراباغ می‌نویسد: «و این ولایت قراباغ از جمله مملکت اران است». همو در مورد ولایات این منطقه چنین می‌نگارد: «این ولایت‌ها میان رود کر و ارس واقعند».^{۲۶}

شمس‌الدین سامی مؤلف عثمانی در قاموس اعلام ترکی زیر ماده اران چنین می‌نویسد: «اران، نام دیرین منطقه‌ای است که در شمال آذربایجان، جنوب شرقی گرجستان، جنوب غربی شروان و بین نه‌های ارس و کر واقع شده است و اکنون بخش بیشترین آن به نام قره‌باغ معروف گشته و حاکمیت آن (از ایران) به روسیه منتقل گردیده است».^{۲۷} وی در مورد شروان نیز چنین می‌نگارد: «شروان، از بلاد قفقاز است که در غرب دریای خزر و ما بین رشته کوه‌های قفقاز و مجرای پایینی رود کر واقع شده، مرکز پیشین آن شهر شماخی و در حال حاضر که روسیه زمام آن را به دست گرفته، شهر باکو است. ... شروان از شمال و از طریق کوه‌های قفقاز با داغستان و از جنوب به واسطه رود کر با قره‌باغ (اران) هم‌مرز است».^{۲۸}



لسترنج، خاورشناس مشهور انگلیسی که در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی چکیده نوشته‌های همه جغرافی‌دانان و مورخان مسلمان را از آغاز فرمانروایی مسلمانان تا هجوم تیمور آورده است. درباره اران و شروان و موغان چنین نوشته است:

۱- اران: ایالت اران در مثلث بزرگی در مغرب ملتقای دو رود سیروس و اراکسس واقع است که اعراب آنها را «کر» و «ارس» نامیدند و بدین مناسبت حمدالله مستوفی اراضی بین این دو رود را «بین‌النهرین» نامیده است. ... کرسی این ایالت در قرن چهارم برزعه بود که خرابه‌هایش تاکنون باقی است. بعدها برزعه را بردعه نوشتند. ... شهر بیلقان که به ارمنی آن را فیداگران (Phaidagran) می‌نامیدند پس از خراب شدن برزعه کرسی اران قرار گرفت، اگرچه امروز آثاری از آن بر جای نمانده است. ... بیلقان تا قرن نهم جای مهمی محسوب می‌شد. نام دو شهر دیگر در ایالت اران ذکر شده که هر دو در شمال باختری برزعه در جاده تفلیس قرار دارند، یکی شهر گنجه است و جغرافی‌نویسان عرب آن را جنزه نوشته‌اند و دیگری شمکور است که خرابه‌های آن هنوز باقی است.

۲- شروان: آن طرف رود کر در ساحل دریای خزر جایی که سلسله جبال قفقاز به دریا فرو می‌رود ایالت شروان واقع است. کرسی این ایالت شماخیه بوده که اکنون شماخی یا شماخا خوانده می‌شود. ... در آخرین نقطه شمالی ایالت شروان شهر باب‌الابواب، یعنی همان دربند واقع است. ابن‌حوقل گوید این شهر در قرن چهارم از اردبیل کرسی آذربایجان بزرگ‌تر بوده است. ... بندر باکوه یا باکویه (باکوی امروز) در جنوب دربند است و اصطخری به نفت آن اشاره کرده است. ... در جنوب باکو ولایت گشتاسفی نزدیک دهانه کر واقع است. ... و بالاخره در کوه‌های نزدیک دربند قبله واقع است.

۳- موغان، یا مغکان یا موقان نام دشت باتلاقی بزرگی است که از دامنه کوه سبلان تا کناره خاوری دریای خزر کشیده شده و در جنوب مصب رود ارس و شمال کوه‌های طالش قرار دارد. این ایالت گاهی جزء آذربایجان محسوب می‌گردید. ولی غالباً ناحیه‌ای جداگانه و مستقل را تشکیل می‌داد. کرسی موغان در قرن چهارم شهری به همین نام بود که اکنون تعیین محل آن مشکل است. از گفته مقدسی چنین استنباط می‌شود که محتمل است این شهر موغان همان شهر



باجروان باشد. ... در جنوب باجروان برزند واقع است ... در شمال باجروان در زمان قدیم قریه بلخاب واقع بود ... مستوفی سه شهر بیلسوار و محمود آباد و همشهره را از موغان نام می‌برد. لسترنج درباره ولایت آن سوی ارس می‌نویسد: «ایالت‌های اران و شیروان و گرجستان و ارمنستان را که بیشتر در شمال رود ارس واقع‌اند، نمی‌توان کاملاً از جمله ممالک اسلامی به‌شمار آورد و به همین جهت هم جغرافی‌نویسان عرب درباره آنها بسط مقال نداده‌اند. مسلمانان از زمان قدیم در آن نقاط توقف داشتند و حکام آنجا در اوقات مختلف از جانب خلفا تعیین می‌شدند. ولی اکثریت جمعیت آن نقاط تا اواخر قرون وسطی همچنان بر مسیحیت خویش باقی ماندند و فقط در اواخر قرن هشتم به‌خصوص پس از لشکرکشی امیر تیمور اسلام در آن نقاط غلبه یافت».^{۲۹}

گذشته از گزارش‌های جغرافیایی مورخان و جغرافی‌نگاران پیرامون آلبانیای قفقاز (اران = اران و شروان) که شماری از آنها ارائه شد، متون تاریخی بسیاری وجود دارد که ضمن نگارش و شرح رویدادهای ایران و قفقاز و آناتولی به‌گونه‌ای مستقیم و یا غیرمستقیم مسائل سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی اران را منعکس نموده و یا در کمترین حالت نامی از آن برده‌اند. از جمله حقایقی که از خواندن این متون به‌دست می‌آید می‌توان به جدا بودن ولایت آذربایجان از ولایات اران و شروان، مرز بین اران و آذربایجان و ... اشاره نمود، در این بخش به‌عنوان نمونه دو مأخذ را معرفی و سطوری از آنها برای نیل به مقصود ارائه می‌گردد.

مأخذ نخست کتاب «زبدۃ‌التواریخ - اخبار امراء و پادشاهان سلجوقی» نوشته صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر بن علی حسینی (۵۷۵ - ۶۲۳ق) است که در ربع اول قرن هفتم هجری نگاشته شده است. هر چند موارد متعددی را می‌توان از این کتاب شاهد آورد، اما برای جلوگیری از به درازا کشیدن مطلب به آوردن سطوری از چند صفحه بسنده می‌شود.

- صفحه ۱۰۴ ... [سلطان ملکشاه] با سپاهی آراسته از ری رخت برداشت و آهنگ ماوراءالنهر کرد و به سمرقند رسید و آن را در حصار گرفت و شاه آنجا را شکست داد و اسیر کرد و آن شهر بگرفت و شاه سمرقند پیش رویش زین پوش اسبش تا تختگاه آورد. در این یورش شاه کافر ترکان، یعقوب بن بغاتکین، به طاعتش درآمد و سلطان با او به اصفهان رفت و سپس با اعزاز و



اکرام به دیارش بازش گرداند. نیز چو گذار سلطان به سرزمین *اران* افتاد کس به نزدیک شروانشاه *[فریرشاه]* *خداایگان* سرزمین *شروان*، فرستاد، که به اطاعتش درآمد و بر عهده گرفت که سالانه هفتاد هزار روانه کند

- صفحه ۱۲۴ ... آن شاهی که او *[سلطان سنجر]* از خدا یافت، به راستی بزرگ‌تر از آن دیگر شاهان بود: از لهاوور و غزنه و سمرقند، تا به خراسان و طبرستان و کرمان و سیستان و اصفهان و همدان وری و *آذربایجان* و *ارمنیه* و *ارانیه* و بغداد و عراق عرب و عراق عجم و موصل و دیار بکر و دیار ربیع و شام و حرمین او را ادعا می‌گفتند و از بهرش سکه می‌زدند و شاهان این سرزمین‌ها و بلاد فرشش می‌گسترانیدند

- صفحه ۱۹۲ ... سلطان طغرل *[بن ارسلان شاه بن طغرل بن محمد طبر بن ملک‌شاه]* کودکی خرد بود و به چیزیش عنایت نبود. در برابر، اتابک پهلوان در دل سپاهیان و پیرامونیان هیبتی عظیم داشت و تمامی شاهان از او در هراس بودند. او سپاهیان گرد کرد و رهسپار *آذربایجان* و *اران* شد و به گرجستان درآمد، و چون کس را یارای هم‌وردی با او نبود، کس به نزدیک وی فرستادند و با او صلح برقرار کردند. او هم به عراق برگشت و برادرش، مظفرالدین قزل ارسلان را در *آذربایجان* و *اران* به نیابت خویش برگماشت. سپس به شاهان اطراف نامه کرد

- صفحه ۲۰۷ ... *[به عهد سلطان طغرل بن ارسلان شاه]* ... گرجیان نیز هر زمان که می‌دیدند دشمنی و مدافعی در برابر ندارند و کسی مانع چیرگی ایشان بر بلاد نیست، طمع می‌بستند و پیایی بر شهرها می‌تاختند و در دژها فرود می‌آمدند، تا اینکه بر *سراسر سرزمین اران* چیره شدند و تنها گنجی برای *مسلمانان* بر جای ماند. *گرجیان* بر دیگر نواحی و دژهای آن سرزمین دست یافتند و - چنانچه پیشتر گفتیم - *شمکور و بیلقان* را در *اران* و نیز مرند را ویران کردند. اردویل را هم به جبر گرفتند و با آن همان کردند که با مرند کرده بودند ... ۳۰

جمع‌بندی که نگارنده از کتاب *زبدة التواریخ* صدر حسینی دربارهٔ *اران* و *شروان* و *آذربایجان*

دارد، عبارتند از:

۱- *آذربایجان* و *اران* و *شروان* هر کدام هویت سرزمین خود را دارا بودند.



۲- آذربایجان و اران در دوران فرمانروایی سلاجقه گاهی به‌طور جداگانه و گاهی نیز با هم به‌دست گماردگان شاهان سلجوقی اداره می‌شدند.

مأخذ دوم کتاب تاریخ نو، شامل حوادث دوره قاجاریه از ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ قمری تألیف جهانگیر میرزا متوفی به سال ۱۲۶۹ق پسر سوم عباس میرزا نایب‌السلطنه است. جهانگیر میرزا که خود در کوران جنگ‌های ایران و روس قرار داشت. رویدادهای دوره دوم این جنگ‌ها را که سرانجام با عقد پیمان ترکمنچای و جدایی باقی‌مانده شهرهای قفقاز از ایران در سال ۱۸۲۸م/ ۱۲۰۷ شمسی پایان یافت به‌طور مشروح ذکر کرده است، وی در بخشی از صفحات ۹۱ و ۹۲ چنین می‌نویسد:

... [ینارال (ژنرال) بسقویچ (پاسکویچ)] با سی‌هزار لشکر نظام به تعجیل تمام از آب ارس گذشته از راه مرند وارد دارالسلطنه تبریز شد و ینارال ارسطوف را با وجود چنین خدمتی [یعنی اشغال شهر تبریز که به‌دلیل اعزام نیرو به آوردگاه‌های جنگ تقریباً کم جمعیت و کم نیرو گشته بود و خوانین خائن مرند موضوع را به ژنرال ارسطوف رسانده و او را ترغیب به گرفتن تبریز کردند]. معاتب نموده، او را به جنون و خودسری مقصر دولتی نموده و معزول کرده محبوساً به دارالسلطنه پطرزبورغ فرستاد و از لشکریایی که به‌جهت محافظت قراباغ و شیروان و گنجه و نخجوان و سایر ولایات گذاشته بود سی‌هزار نفر دیگر احضار نموده که از آب ارس گذشته به ضبط ممالک این طرف آب ارس پردازند و محقق شد که زیاده از شصت هزار نفر صالادات و صد عراده توپ از آب ارس گذشته مشغول به تسخیر و حفظ آذربایجان شدند.^{۳۱}

چنان‌که از این نوشته جهانگیر میرزا برمی‌آید، آذربایجان سرزمینی است که در پایین ارس واقع شده است. وی ضمن نام بردن از ولایات آن سوی ارس، از ممالک این سوی ارس که مرادش آذربایجان است، سخن می‌راند و این خود گواه آن است که سرزمین‌های دو سوی ارس، در زمان جنگ‌های ایران و روس نام یکسانی نداشته‌اند.

از مجموعه گزارش‌های جغرافیایی و تاریخی که از منابع یونانی، ارمنی، اسلامی و پژوهش‌های قرن نوزدهم و بیستم میلادی به‌صورت برگزیده ارائه گردید چنین نتیجه‌گیری می‌شود: به‌طور کلی مرزهای کشوری که از سال ۱۹۱۸م جمهوری آذربایجان نامیده شده است،



در حقیقت مرزهای سرزمینی است که از سده‌های پیش از میلاد به بعد با نام‌های «آلبانیای قفقاز» (در متون کلاسیک یونانی) «آلوانک» (Aluank) و «آغوانک» (Aguank) در متون ارمنی و «اران» و «الران» و «اران و شروان» در متون اسلامی (فارسی، عربی، ترکی) از آن نام برده شده است و بنا بر شواهدی که آورده شد می‌توان گفت نام کنونی این سرزمین فاقد پایه‌های اصیل تاریخی بوده و هیچ پیوندی با سرچشمه‌های دیرین خود ندارد. به‌ویژه آنکه آذربایجان خود نام سرزمینی در پهنه ایران زمین است که قدمتی دو هزار و سیصد ساله با این نام دارد.

آذربایجان (آتورپاتکان)

استعدادهای خدادادی سرزمین آذربایجان از قبیل آب فراوان و خاک حاصلخیز و دیگر شرایط لازم برای زندگی، امکان زیست بشر را از زمان‌های بسیار دور فراهم آورده است طوری که تاریخ دقیقی را برای دیرینگی زندگی انسان در این سرزمین نمی‌توان تعیین کرد. دیاکونوف در این باره می‌نویسد: «در اینکه انسان در چه زمان سرزمین ماد را مسکون ساخت و نخستین بار بدانجا گام نهاد اطلاعی در دست نیست ولی تا این اندازه دانسته است که در عصر حجر (یا پالئولیت) آدمزادگان در آن خطه زندگی می‌کردند. اکنون در نتیجه کاوش‌های باستان‌شناسی اشیای فراوانی، که مربوط به عهد «آشل» [فرهنگ آغاز عصر حجر] و «موسستیه» [فرهنگ دوره میانی عصر حجر] و «اورینیاک» [فرهنگ دوره متأخر عصر حجر] (منزلگاه و غارهایی نزدیک سلیمانیه، غارهای نزدیک بیستون و «تامتام» در جنوب شرقی آذربایجان ایران و آثار فراوان) به‌دست آمده است ... مع‌هذا اطلاعاتی که درباره ساکنان سرزمین ماد در عصر حجر تاکنون به‌دست آمده ناچیز است».^{۳۲}

آذربایجان از جمله سرزمین‌هایی است که در طول تاریخ، اقوام مختلف گام در آن نهاده، مدتی مانده و بعد جای خود را به دیگران داده‌اند. آگاهی‌های موجود در مورد سرگذشت زندگی همه انسان‌هایی که در این منطقه زیسته و در تکامل فرهنگی آن سهیم بوده‌اند بسیار ناچیز می‌باشد، آنچه که مشخص است می‌توان از حضور اقوامی چون هوری، لولوبی، گوتی، ماننا، آشوری، اورارتو، میتانی و ... نام برد و اطلاعات نه چندان زیادی را پیرامون آنها در مدارک



باستان‌شناسی یافت. دیاکونوف سرزمین آذربایجان یا ماد آتروپاتن را از نظر محل سکونت اقوام باستانی به هشت ناحیه تقسیم می‌کند:

۱- از رود ارس تا جبال آورین داغ و قره‌داغ: نواحی قطور، خوی و مرنده. این ناحیه را آشوریان «سان-گی-بوتو» می‌نامیدند و از قرن نهم تا پایان قرن هشتم میلادی کاملاً جزو اورارتو بوده است، و سرنوشت آن بعد از آن تاریخ تا دوران سقوط آشور و اورارتو روشن نیست.

۲- دره رود قره‌سو (شعبه جنوبی ارس): از منابع قدیم هیچ اطلاعی درباره این ناحیه در دست نیست. بعدها کادوسی‌ان در آنجا ساکن شدند.

۳- ناحیه دریاچه ارومیه و رودهایی که در آن می‌ریزند: این ناحیه به سه ناحیه فرعی تقسیم می‌گردد.

الف- کرانه غربی دریاچه ارومیه: یعنی «گیلزان» باستانی [؟] در قرن نهم قبل از میلاد، این ناحیه مستقل بوده است و ظاهراً بعدها جزو «اورارتو» یا «ماننا» گشت و یا اینکه میان آن دو تقسیم شد.

ب- کرانه جنوبی دریاچه ارومیه و حوضه رود «جغتو» [زرینه‌رود] و رودهایی که به موازات آن جاریند. این ناحیه در قرن نهم [قبل از میلاد] به نام «زاموا»ی داخلی موسوم بوده و به چندین واحد مستقل سیاسی تقسیم می‌شده، حارانا (Harrana)، ماننا (Manna)، مسی (Messi) و غیره. بعدها این ناحیه هسته دولت ماننا را تشکیل داد و از قرن هفتم قبل از میلاد به بعد آن را می‌توان مرکز اقتصادی ماد شمرد، به این معنی که در آغاز مرکز اقتصادی سراسر ماد بوده است و بعد ماد آتروپاتن (آتروپاتکان، آذربایجان).

ج- کرانه شرقی دریاچه ارومیه به ماننا مربوط بوده است و کرانه شمالی - یعنی دره رود آجی‌چای و ناحیه تبریز کنونی - ظاهراً مستقل بوده و در اینجا قبیله دالیان زندگی می‌کرده است.

۴- دره رود قزل اوزن (سفیدرود) و شعبه‌های آن: ویژگی رود قزل اوزن ماریچی بودن آن است، در دره مزبور چند ناحیه وجود دارد:

الف- از شمال غرب به سوی جنوب شرق میان کوه‌های آق داغ و آق کروک جایی که دره سفید رود قرار دارد در روزگار قدیم آندیا (Andia) خوانده می‌شد.



ب- در بخش شمال‌شرقی این دره رودی است که از کوهستان سهند سرازیر می‌شود و شهر کنونی میانه بر کرانه آن قرار دارد و آن رود به قزل اوزن می‌ریزد. دره و حوضه آن رود در روزگار کهن «زیکیرتو» (Zikirtu) نام داشت.

ج- بالاتر از محل تلاقی قزل اوزن با رود کوچک مزبور که امروز قافلانکوه نام دارد در قدیم «گیزیل بوند» (Gizilbunda) خوانده می‌شد و این قسمت ماد آتروپاتن [بعدی] را از ناحیه ماننا جدا می‌کرد. آشوریان این بخش قزل اوزن را مادای (Maday - ماد) خوانده‌اند.

۵- بخش علیای رود زاب کوچک: سرزمین‌های واقع در جنوب‌غربی نواحی شماره ۳ و ۴، آن سوی رشته جبال افقی، بیشتر به آشور و بابل گرایش داشتند. ایالت «زاموآ» یا «لولو» از لحاظ جغرافیایی با آشور سخت مربوط بوده، نواحی شهرهای کنونی میان‌دواب، بانه، سلیمانیه، زهاب و سنجلی به معنی بسیط بدین نام موسوم بوده و به‌طور محدود «زاموآ» نامیده می‌شده‌اند. «زاموآ» بخش علیای رود زاب کوچک بوده که خود یکی از شعبه‌های دجله به‌شمار می‌رفته، شعبه‌هایی که در مسیر سفالی آن خاک اصلی آشور را قطع می‌کنند.

۶- بخش علیای رود دیاله: اما بخش علیای رود دیاله و شاخه‌ها و شعب کوچک آن (در مثلث شهرهای کنونی سلیمانیه، زهاب و سنجلی)، از اواسط قرن نهم قبل از میلاد این ناحیه «پارسوآ» نامیده می‌شده است. دو ناحیه «زاموآ» و «پارسوآ» واجد اهمیت خاص بودند.

۷- بخش وسطای مسیر رود دیاله: این بخش را ایالت نمر (Namar)، که در اواسط هزاره دوم قبل از میلاد کاملاً تحت نفوذ سیاسی بابل بود، اشغال می‌کرد. در جنوب دره دیاله و شعبه‌های آن ایالت «بیت همبان» قرار داشت.

۸- دره‌های بخش علیای رود کرخه: ظاهراً بخش علیای کرخه، همان کشور «الی پی» باستان است که بعدها «الی ماییدا» نامیده می‌شد.^{۳۳}

با ورود اقوام ایرانی به پشته ایران و درآمیختن با اقوام بومی رفته رفته در یک محدوده زمانی نسبتاً طولانی تابلوی قومی، زبانی و فرهنگی منطقه به سود مردمان تازه‌وارد دگرگون گشت. درباره زمان آمدن ایرانی‌ها و استقرار آنها، گرانتوفسکی بر پایه کتیبه‌هایی که به خط میخی وجود دارند، اثبات کرد که عناصر ایرانی طی سده یازدهم پیش از میلاد در اطراف دریاچه ارومیه مستقر



شدند و طی سده‌های نهم و هشتم پیش از میلاد در غرب ایران نقش عمده‌ای ایفا کردند. به اعتقاد او ایرانیان هنگام ورود به ایران از فرهنگ و سنت‌های اجتماعی-اقتصادی والاتری نسبت به مردم محلی برخوردار بودند. اینان با فنون کشاورزی، دامداری، استفاده از فلز و بهره‌گیری از آن، ساختن چرخ و پرورش اسب آشنا بودند. همو می‌نویسد: آمدن ایرانیان به این سرزمین جنبه اشغالگرانه نداشت. اقوام ایرانی در سده‌های نهم تا هفتم پیش از میلاد، وابسته و تابع دولت‌های محلی، از جمله مانناها و اورارتوها بودند. علت ایرانی شدن اقوام بومی را نباید با توسعه‌طلبی مربوط دانست، بلکه این امر با ساختار اجتماعی، سیاسی و دینی در ارتباط بوده است.^{۳۴}

نخستین بار در کتیبه‌های آشوری سده نهم پیش از میلاد از پارس‌ها یاد شده است. در کتیبه سلمانسر (Salmanasar) سوم، شاه آشور، که تاریخ آن حدود سال ۸۴۳ پیش از میلاد است، نام سرزمین پارسوا (Parsua) آمده است. در سال ۸۳۴ پیش از میلاد، آشوریان از ۲۷ «شاه» این سرزمین خراج گرفتند.^{۳۵} آشوریان همچنین بر پایه سالنامه‌های سلمانسر سوم در سفرهای جنگی‌شان به زاگرس در سال ۸۳۶ مادان (مادای) را شناختند. جز از ماد و پارس، زیکیرتو (Zikirtu) و به قول یونانیان ساگارتی (Sagarti) قوم دیگر ایرانی است که در آذربایجان مستقر شده بود و چه بسا تا ناحیه تبریز و مرز دولت اورارتو پیش رفتند.

بعد از چندی در سده هشتم پیش از میلاد، در متن کتیبه آشوری از کشوری به نام «پارسو(ا)ماش» (Parsu(a)mash) یاد می‌شود که در منطقه شمال شرقی ایلام واقع شده بود. محتمل است پارس‌ها که به صورت پراکنده در اطراف دریاچه ارومیه بودند، حدود سال ۸۰۰ پیش از میلاد به سبب فشار دولت‌های اورارتو و ماننا از مادها جدا شده راه جنوب را در پیش گرفته باشند.^{۳۶} بنابراین عنصر غالب ایرانی باقی‌مانده را به صورت گسترده مادها تشکیل می‌دادند.

حوادث سیاسی و نظامی و ضرورت‌های اجتماعی و معیشتی رفته رفته مادها را به طرف اتحاد قبایل پیش برد و اولین هسته دولت ماد (با احتمال زیاد به صورت وابسته به مانناها) در سال ۷۲۷ قبل از میلاد (و یا کمی پیشتر) پی‌ریزی شد، هر چند این دولت در آغاز کار فاقد ساز و کار دولتی فراگیر، مقتدر و مستقل بود، اما نقطه عطفی برای مادها بود که توانستند در دهه‌های آتی به تدریج نیرومند شوند، دامنه حکومت خود را گسترش دهند و در حوادث سیاسی و نظامی آندوره



به‌ویژه با برانداختن دولت قدرتمند آشور در ۶۱۲ پیش از میلاد نقش‌آفرینی نمایند و قدرت خود را بر تمام قسمت‌های ایران و به‌ویژه آذربایجان تا ماورای رود ارس بسط دهند، و بالاخره همیان بودند که موفق شدند اولین حکومت فراگیر ایرانی را تشکیل دهند. اقرار علی‌اف معتقد است استیلای مادها تغییرات قومی و زبانی را در منطقه آذربایجان به همراه داشت. او می‌نویسد: «از زمان استیلای مادها در منطقه تابلوی قومی و زبانی با دیگرگونی‌های شدید روبه‌رو گردید». وی همچنین می‌افزاید: «با توجه به شدت گرفتن روندهای تجانس که از دوران پیش هخامنشیان شروع شده بود. تیره‌های مانایی با مادی می‌آمیزند، درباره تغییر قوم، نام‌ها و از میان رفتن آنان، بهترین شاهد تغییر فرهنگ نژادی ایشان است». وی در جایی دیگر چنین ادامه می‌دهد: «درباره آنکه طایفه‌های محلی مانایی شاید پیش از دوران هخامنشیان لهجه‌های زبانی مادها را قبول کرده، هویت و خودآگاهی قومی خویش و اشتراک قومی خود را از دست داده، و آهسته به مادی‌ها تبدیل یافتند، نه تنها آن شهادت می‌دهد که از این طایفه‌ها در زمان هخامنشیان با نام مادی نام می‌برند، بلکه سرچشمه‌های جداگانه به ما امکان می‌دهند که تصدیق کنیم که زبان مادیان در آن دوره واقعاً در تمامی زمین‌های آذربایجان به‌گونه‌ای گسترده روان بوده است». و بالاخره آنکه: «هیچ شکی وجود ندارد که خلق ماد آتورپاتکان (آذربایجان) در دوره هلنیستی نیز ایرانی زبان بوده است».^{۳۷}

کشور ماد در دوران باستان هرگز واحد استوار و لایتنیری نبوده است. در آغاز اتحادیه‌ای بود از قبایل و سپس دستگاهی نظامی و اداری که قبایل و کشورهای گوناگون را متحد می‌ساخت و آنگاه موقتاً در مجموعه نظامی و اداری و سازمانی که هخامنشیان پدید آورده بودند مستحیل شده، در پایان قرن چهارم پیش از میلاد در پی انجام تقسیمات کشوری به دو بخش تقسیم شد، یکی «ماد آتروپاتن» (ماد کوچک - آذربایجان) و دیگری «ماد سفلی» (ماد بزرگ). این دو ماد با اینکه تقریباً از یک نژاد بودند، ولی هریک سرنوشتی داشتند و غالباً در طول تاریخ دو واحد متمایز به‌شمار می‌رفتند.^{۳۸} پیربریان به روایت از استرابون در مورد میزان مالیات و خراجی که ماد خرد به امپراتوری می‌پرداخت و نشان از وضعیت اقتصادی آن داشت می‌نویسد: «سرزمین ماد صاحب دشت‌ها و مزارع بسیار غنی و پر بار بود که دهقانان در صدها قریه آن به کشت و برداشت



محصول مشغول بودند. به روایت استرابون فقط سرزمین ماد آتروپاتن (که در زمان خود از ماد بزرگ جدا شده بود) هر سال برای شاه بزرگ [شاهان شاه= شاهنشاه] علاوه بر خراج معمولی به صورت نقد، حدود ۴۰۰۰ قاطر، ۳۰۰۰ اسب و ۱۰۰ هزار راس گوسفند تهیه می کرد. همین استرابون از دامنه گسترده منابع نظامی این منطقه یاد می کند که قادر بود به راحتی ۱۰ هزار سوار کار و ۵۰ هزار پیاده نظام برای ارتش امپراتوری تهیه کند، اشاره استرابون ظاهراً به این معناست که در دوران هخامنشیان سرزمین آینده ماد آتروپاتن خود یک، مجموعه اداری، خراج گذار بوده است.^{۳۹}

ظهور آتروپاتکان به عنوان حکومتی مستقل

در زمان داریوش سوم (۳۳۶-۳۳۰ ق.م) آتروپات (Atropates) خستره پوان (شهربان) یا ساتراپ (به لفظ یونانی) ماد بود. این سردار ایرانی که به مناسبت نامش، او را از خانواده روحانی و زردشتی شمرده اند در جنگ گوگمل (گوگامل) که بین داریوش سوم و اسکندر به سال ۳۳۱ ق.م در شمال اربل (شمال عراق) روی داد فرمانده مادی ها به شمار می رفت. پیش از این جنگ آتروپات فرماندهی سوارانی را بر عهده داشت که داریوش برای شناسایی گسیل داشته بود، پس از شکست داریوش در این نبرد که پایانی برای امپراتوری هخامنشی بود، اسکندر اکسودات (Oksodat) نامی را که داریوش در ری به سیاه چال افکنده بود از زندان برآورده ساتراپی ایالت ماد را به وی بخشید، دیری نگذشت که اکسودات از چشم اسکندر افتاد و آتروپات از طرف آن پادشاه در سال ۳۲۸ ق.م برای حکومت ماد تعیین گردید. به احتمال قوی آتروپات اسکندر را مطمئن ساخت که نسبت به وی از اکسودات وفادارتر است و برای نشان دادن لیاقت و شجاعت خود مردی را که به نام باریاکس (Bariaks) خوانده می شد و سر به طغیان برداشته و لقب پادشاه ماد و پارس بر خود نهاده بود، دستگیر تسلیم اسکندر کرد. سپس بنا به تمایل اسکندر به هنگام جشن ها و تشریفاتی که در شوش برپا گردید با مقدونیان عقد خویشاوندی منعقد کرد و برای استحکام موقعیت خود دختر خویش را به پردیکاس (Perdikas) سردار مقتدر اسکندر داد. پس از مرگ اسکندر در سال ۳۲۳ ق.م آتروپات در مجلس مشاوره ای که از طرف سرداران اسکندر در



بابل انعقاد یافت حاضر نبود. ساتراپ‌نشین ماد سفلی به یک سردار مقدونی به نام «پیتون» واگذار شد و آتروپات به این مناسبت که مردی لایق و پدر زن پردیکاس نایب‌السلطنه اسکندر بود در مقام خود در ماد کوچک ابقاء گشت.^{۴۰} پس از کشته شدن پردیکاس در سال ۳۲۱ ق.م سرداران اسکندر در «تری پارادیس» گرد آمده و به تقسیم مجدد ساتراپ‌نشین‌ها پرداختند. ماد کوچک یعنی ساتراپ‌نشین آتروپات جزء این تقسیم نبود، از آن تاریخ ماد کوچک یا آذربایجان را می‌توان دولتی مستقل شمرد.

دیاکونوف در مورد دلایل نپیوستن ماد خرد با دیگر ساتراپی‌های سلوکی چنین می‌نگارد: «اقتصاد ماد کوچک واجد کشاورزی و صنعتی نسبتاً عالی بود و تکافوی احتیاجات آن را می‌نمود، و در آن زمان که اقتصاد طبیعی بیشتر حکمفرما بود نیازی به الحاق و یا اتحاد با دیگر نواحی نداشت». ماد کوچک برخلاف ماد سفلی بر جاده اصلی بازرگانی و سوق‌الجیشی میان نواحی آسیای مقدم و آسیای میانه واقع نبود و دیگر آنکه علاوه بر حسن تدبیر آتروپات، بر اثر وجود قبایل جنگجو چون کادوسیای در ماد کوچک، آن ایالت را از سلطه نظامی مقدونی‌ها که دیگر ایالات ایران را تحت سیطره خود درآورده بودند محفوظ داشت.^{۴۱}

درآمیختن نام آتروپات با ماد خرد (ماد آتروپاتن = آتروپاتکان = آتورپاتکان)

اینکه آتروپات با اسکندر چگونه مدارا کرد و چگونه مورد اعتماد او قرار گرفت و این حسن اعتماد را نگهداشت و پرسش‌هایی از این دست همه، مسائلی است که پاسخ به آنها پژوهش‌های عمیق‌تری را می‌طلبد، اما آنچه که از فرایند رفتار او حاصل گردید آن بود که پای سربازان بدوی اسکندر به ماد خرد نرسید و این سرزمین از یورش‌های وحشیانه و کشتارهای بیرحمانه و غارت‌داری‌ها برکنار ماند، سرنوشت شومی که بیشتر مناطق ایران را فرا گرفت.

علی‌اف می‌نویسد: «بدون شک، آتروپات دولتمرد بزرگی به‌شمار می‌رفت و از استعداد فوق‌العاده و درک بالا برخوردار بود، و در سیاست کاردان و دوراندیش بود، وی خیلی خوب درک می‌کرد که در آن شرایط مبارزه علیه اسکندر مفهومی ندارد و از این‌رو راه مذاکره را پیش گرفت. با یونانیان، مقدونیان، پیوندهای نزدیک برقرار نمود ... مخصوصاً مهم‌تر از همه این است

که بیفزاییم در حقیقت آتروپات «نگذاشت» (به هر نحوی) تجاوزکاران به سرزمین آتورپاتکان راه یابند! ... و اسکندر واقعاً تا مرزهای آتورپاتکان رسید، اما وارد آن نشد!^{۴۲} نویسنده تاریخ ماد نیز می‌نویسد: «آتروپات چگونه توانست در آغاز دوران پراشوب جنگ‌هایی که میان وارثان و جانشینان اسکندر درگرفته بود دولت جدید و مستقل ماد را به‌وجود آورد؟ شکی نیست که آتروپات مردی با استعداد و برجسته بود. ... مردم دولت جدید را که رسماً ماد خوانده می‌شد، (به‌نام وی یعنی آتروپات) ماد آتروپاتن یا آتروپاتکان نامیدند».^{۴۳}

اولین کسی که (برابر مدارک موجود) در رابطه با نامیده شدن ماد خرد به ماد آتروپاتن یا آتورپاتکان که شکل اولیه نام آذربایجان می‌باشد، روایت بسیار روشنی دارد، استرابون جغرافی‌دان یونانی است. استرابون که حدود سال‌های ۶۵ پیش از میلاد و ۲۱ میلادی می‌زیست و در آماسیه آسیای صغیر سکنی داشته است، پیرامون ماد آتروپاتن مطلبی را در کتاب جغرافیای خود آورده است که کسروی به نقل از او چنین می‌نویسد: «چون دور پادشاهی هخامنشیان به پایان آمده الکسندر ماکدونی بر ایران دست یافت. سرداری به‌نام آتورپات در آذربایگان برخاسته آن سرزمین را که بخشی از خاک مادان و به‌نام «ماد کوچک» معروف بوده از افتادن به دست یونانیان نگاه داشت و آن سرزمین به‌نام او «آتورپاتگان» خوانده شد. مردم، آتورپات را به پادشاهی برگزیدند و او خاک خود را دارای استقلال ساخت». استرابون که کتاب خود را در زمان پادشاهی اشکانیان و نزدیک میلاد مسیح تألیف نموده می‌گوید: «هنوز جانشینان آتورپات هستند و استقلال دارند و گاهی نیز با پادشاهان ارمنستان و با اشکانیان و حکمرانان سوریا خویشی کرده‌اند».

علی‌اف نیز همین متن را با ترجمه‌ای مشابه چنین نوشته است: «مادها دو بخش جداگانه‌اند، یک بخش را مادهای بزرگ می‌نامند، و بخش دوم را مادهای آتورپاتکان، که نام خود را از راهبر نظام خود آتروپات گرفت، و او نگذاشت که کشورش همچون بخش مادهای بزرگ زیر حاکمیت مقدونیان بماند. در حقیقت آتروپات خود را شاه اعلام نموده و به اقرار خویش این کشور را مستقل اعلام نمود و تاکنون (زمان استرابون) این وراثت در خاندان او ادامه دارد، چون‌که گذشتگان او با شاهان ارمنی و سوریه و بعدتر با اشکانیان ازدواج می‌کردند».^{۴۴}



چنان‌که از گزارش استرابون بدون هیچ پیچیدگی برمی‌آید. نام آتروپاتکان (آذربایجان بعدی) ریشه در نام آتروپات سردار و ساتراپ (شهربان) ایرانی ماد خرد دارد و همان‌گونه که کشور ازبکستان نام سرزمین خود را از نام «ازبک»، امپراتوری عثمانی (ترکیه فعلی) از «عثمان» (سرخاندان پادشاهان عثمانی) و نیز کلمبیا از نام «(کریستف) کلمب» و ... برگرفته است، آتروپاتکان نیز نام خود را از آتروپات اخذ کرده و هرگونه تفسیر دیگری در این خصوص بدون پایه و اساس خواهد بود.

از گزارش استرابون که بگذریم، آریان مورخ سده دوم میلادی به هنگام بحث پیرامون لشکرکشی اسکندر مقدونی به ایران، از آلبانیای قفقاز و آذربایجان جداگانه نام برده و آذربایجان را «ماد آتروپاتن» نوشته است.^{۴۵}

واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد در مورد پیدایش نام آذربایجان می‌نویسد: «آذربایجان کنونی ایران تا زمان اسکندر مقدونی جزء لایتجزای سرزمین ایرانی ماد بود و حکومت جداگانه‌ای نداشت. در جریان پیکار گوگمل (۳۳۱ پیش از میلاد) ساتراپ (شهرب) سراسر ماد شخصی با نام آتورپات بود. در سپاه او افراد آلبانیایی احتمالاً به‌صورت مزدور خدمت می‌کردند. پس از اسکندر نیز آتورپات همچنان فرمانروا بود. پس از او منطقه تحت فرمانش به‌صورت موروثی درآمد. بخشی از این منطقه که «ماد خرد» نامیده می‌شد با نام آتورپات درآمیخت و نام جدیدی به خود گرفت. یونانیان این سرزمین را آتروپاتنا (آتروپاتن) و ارمنیان آن را آتروپاتکان می‌نامیدند. نام آذربایجان از اینجا پدید آمد. تلاش برای توضیح دیگری پیرامون این نام، فاقد هرگونه پایه و اساس است».^{۴۶} مؤلف کتاب جغرافیای تاریخی ایران نیز چنین می‌نگارد: «آذربایجان در قدیم قسمت شمال‌غربی مدی (ماد) را تشکیل می‌داد و فقط بعد از اسکندر مقدونی اهمیت مستقلی کسب نمود، و آن موقعی بود که آتروپات ایرانی که در سال ۳۲۸ پیش از میلاد از طرف اسکندر به‌عنوان ساتراپ به مدی اعزام شده بود در این خطه استحکام یافت. آتروپات موفق شد دولت کوچکی در این سرزمین تشکیل دهد که بعدها به اسم او معروف شد. (Atropatene نزد یونانیان و Atrpatakan نزد آرامنه و کلمه آذربایجان از همین جاست). این دولت کوچک از لحاظ اینکه



اولین مظهر ارتجاع عنصر ایرانی بر ضد استیلای یونان و رسوخ تمدن یونانی واقع گردید، بس جالب توجه و حائز اهمیت است.^{۴۷}

نام آذربایجان (آتورپاتکان = آتروپاتکان) در آثار مؤلفان یونانی به صورت «آتروپاتنه» آمده است.^{۴۸}

شکل این نام در پارسی میانه "twrptkn" و "trptkn" و "A twrptkn" و "Aturpatakan"؛^{۴۹} پهلوی کتابی: "twrptkn"، "Aturpatakan"؛^{۵۰}

پارتی (اشکانیان): "trwptkn"^{۵۱} و "Atropatakan"؛^{۵۲}

سریانی (آسوریان): "Adorbagan" و "Adorbaigan"؛^{۵۳}

رومی بیزانسی: "Adarbigana"؛^{۵۴} و "Aderbaigan"؛^{۵۵}

ارمنی کهن: "Atrapatakan" (آتراپاتکان = شکل معمولی ارمنی نام آذربایجان)، "Atrpaykan" (آترپایکان)، "Atrpatkan" (آترپاتکان)^{۵۶}

گرجی: "Adarbadagan" (آدربادگان)^{۵۷} بوده است.

در نوشته‌های عربی به پیروی از متون سریانی، آذربایجان را به صورت‌های «آذرباذکان»^{۵۸}، «آزربیکان» و «آزربيجان»^{۵۹} و آذربایقان و غیره آمده است.

با درنگ و تأمل در اشکال گوناگون نام آذربایجان نتایج زیر حاصل می‌گردد:

الف- ریشه همه نام‌های مختلف آذربایجان نام «اترپات» (Atrpat) یا آتورپات است و همگی از این نام مشتق گردیده، که با توجه به ساخت ویژه زبان‌های مختلف صورت‌های گونه‌گون به خود گرفته است.

ب- شکل اولیه آذربایجان، آتورپاتکان یا آتروپاتکان^{۶۰} بوده که در اثر گذشت زمان و تغییر حروف (بر مبنای پایه و ساخت پیشین خود) به شکل امروزی درآمده است.

دیاکونوف ضمن رد فرضیه امکان انطباق آذربایجان با «آندارپاتیانو» و نیز اشتقاق کلمات "Atro"، "Atur" از کلماتی نظیر "andar"، "andir"، "andarz" و غیره می‌نویسد: تاریخ اصطلاح «آذربایجان» و اشکال گوناگون آن را می‌توانیم تا اعماق اعصار دنبال کنیم. این اصطلاح از طریق اشکال قرون وسطایی A arbaijan و a urbaigan و aturba an کاملاً بر طبق قاعده به شکل



Aturpatkan (ماد و پارتی) که در ارمنی باستان دیده شده (atrpatakan) و عادی‌ترین صورت صفتی مختم به Kan- که تعریف مکان بوده و از اسامی خاص تشکیل می‌شده (مثلاً Anahitakan از Anahit و Friyapatikan از Friyapati و بسیاری دیگر). در این مورد به‌خصوص این کلمه از اسم خاص aturpst atarepat مشتق شده است. یونانیان از همین نام با پسوند مکانی ene- اسم کشور را ساختند: Atropatene، نام Atropates، اشتقاق صحیح و بی‌خدشه ایرانی دارد. (حفظ شده توسط آتش مقدس)^{۶۱}

زکی ولیدی طوغان محقق اهل ترکیه نیز با استناد به نوشته استرابون ذیل ماده «نام آذربایجان و حدود تاریخی آن» در دایرةالمعارف اسلام، چاپ استانبول می‌نویسد: «[پیدایش] نام آذربایجان با اسکندر بزرگ [مقدونی] گره خورده است. این نام [آذربایجان] از نام یکی از سرداران سلاله کیانی [پادشاهان ایرانی] به نام آتروپات (به لفظ یونانی Atropates) که در سال ۳۲۸ قبل از میلاد از طرف اسکندر برخی از ولایات سرزمین ماد را اداره می‌کرد مشتق شده است. به‌خاطر تمایز از ماد بزرگ این قسمت از سرزمین [ماد] را که تا حدود همدان را نیز شامل می‌شد ماد آتروپاتنه (یا به عبارتی ماد کوچک) و یا آتروپاتن گفته‌اند. تلفظ این کلمه در قرن سوم میلادی آذرباذگان بوده و در میان بیزانسی‌ها به شکل AOO دیده شده است. اعراب «گ» را به «ج» تبدیل و این کلمه به صورت «آذربایجان» درآمده و بالاخره بدین شکل در میان ایرانیان و ترکان راه یافته است.^{۶۲}

مرحوم عباس زریاب خویی نیز در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی ذیل ماده «تاریخ و جغرافیای تاریخی آذربایجان» چنین می‌نویسد: «آذربایجان از نام «آتروپات» (در یونانی: Aropa es) مشتق است. آتروپات نام سردار ایرانی بود که در جنگ میان داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی و اسکندر مقدونی در گاوگاملا (گوگامل) در سپاه ایران فرمانده ماد بوده است. آتروپات پس از شکست ایران به اسکندر پیوست و در زمستان ۳۲۸-۳۲۷ ق.م از سوی اسکندر به جای «اوکسیدات» به حکومت ماد منصوب گردید. آتروپات در ۳۲۴ ق.م دختر خود را به «پردیکاس» سردار اسکندر داد. پس از مرگ اسکندر و تقسیم ممالک و متصرفات او میان سردارانش، قسمت شمال غربی ماد به او واگذار گردید و او در آنجا به‌طور مستقل به حکومت پرداخت. این ناحیه که پس از اسکندر به «ماد کوچک» (در برابر ماد بزرگ) معروف شده بود پس



از استقلال و استقرار آتروپات در آنجا به نام او نامیده شد که در خط پهلوی «آتورپاتکان» ضبط شده است. (در یونانی: آتروپاتنه)، ... در کتاب «جنگ‌های ایران» تألیف پرکپ (پروکوپوس) مورخ بیزانسی قرن ۶ میلادی نام این ناحیه دو بار به شکل «آذربایگانن» آمده است که تلفظ «آذربایگان» یعنی تلفظ واقعی مردم آن عصر را منعکس می‌سازد. در آخر قرن ۴ میلادی فلوستوس بیزانسی، مورخ ارمنی یک بار این نام را به صورت «آترپاتکان» و ۷ بار به شکل «آترپایکان» به کار برده است. آندره‌آس، ایران‌شناس آلمانی حدس می‌زند که تلفظ واقعی این کلمه در قرن ۳ میلادی «آذرباذگان» بوده است یعنی صامت بی‌واک (مهموس) انسدادی «ت» به صامت واکدار (مجهور) و سایشی «ذ» بدل شده است. صامت «ذ» در کلمات فارسی قدیم پس از مصوت به «ی» بدل گردیده و به همین جهت «آذرباذگان» نیز به «آذربایگان» تبدیل شده است. در قرن ۳ ق/ ۹ م هنوز به پیروی از اواخر ساسانیان «آذرباذگان» گفته می‌شد ... آذربایگان که تلفظ مردم آن عصر بوده، در زبان عربی به اذربيجان و آذربيجان بدل شده که در فارسی امروزی «آذربایجان» شده است.^{۶۳}

صاحب قاموس اعلام ترکی نیز آتروپاتنه را برگرفته از نام آتروپات، و نام آذربایجان در زمان حکومت فرمانروایان اسکندر بعد از مرگ وی می‌داند. او در تعریف ماده آتروپاتنه چنین می‌نویسد: «آتروپاتنه (Atropatene) - [به یونانی] نام آذربایجان است که در دوران ملوک الطوائفی بعد از مرگ اسکندر رومی از نام فرمانروای مستقل آتروپاتنه یعنی «آتروپات» که از منصوبین اسکندر بود گرفته شده است».^{۶۴}

ابن فقیه محمد بن اسحاق همدانی مؤلف قرن سوم هجری در مورد نام آذربایجان در اثر خود به دو نقل قول تکیه کرده که یکی از آن ابن مقفع و دیگری نامشخص است، وی چنین آورده است: «ابن مقفع گوید: آذربایجان [به نام] آذرباد بن ایران ... است، و گویند آذرباد بن بیوراسب».^{۶۵} از این نوشته چنین برمی‌آید که مؤلفان سده‌های نخستین اسلامی همچون ابن فقیه و ابن مقفع با نام آذرباد (آتروپات) آشنا بوده و به درستی نام آذربایجان را از او دانسته‌اند لیکن در مورد اینکه آذرباد فرزند شخصی به نام ایران یا بیوراسب است محتمل است آنان از قول استرابون بی‌خبر بوده و



بدین خاطر نقل آنها تا حدودی با افسانه آمیخته است و شاید هم ایرانی بودن آذرباد مایه پیدایش چنین نقلی شده است.^{۶۶}

مرزهای آذربایجان

همچنان‌که پیشتر آمد آذربایجان در زمان حکومت مادها و بعد پارس‌ها (هخامنشیان) و قبل از آنکه ماد خرد و بعد آتورپاتکان نامیده شود جزیی از سرزمین ماد بود. بنابراین لازم است نخست مرزهای سرزمین ماد را بشناسیم و بعد از دانستن گستره آن به حدود سرزمین ماد خرد یا آتورپاتکان بپردازیم.

مؤلف تاریخ ماد درباره مرزهای ماد در عهد باستان چنین می‌نویسد: «ماد (همچون سرزمینی تاریخی و به مفهوم وسیع این کلمه) در عهد باستان اراضی را که از سمت شمال به رود ارس و قله‌های البرز (در جنوب دریای خزر) و از مشرق به صحرای شوره‌زار دشت کویر و از مغرب و جنوب به سلسله جبال زاگرس محدود بوده شامل می‌گشته ... ماد باستان از سمت شمال‌غربی با اورارتو (و بعدها با ارمنستان) و از جانب شمال با آلبانی هم‌مرز بوده و در امتداد کرانه دریای خزر حاشیه خطه مرطوب و گرمسیری ماوراء البرز، مرکب از نواحی پر جنگل کاسپیان و کادوسیای و گل‌ها [گیل‌ها] و دیگر قبایل خرد که اکنون طالش و گیلان و مازندران نامیده می‌شوند، از جانب شمال خاک ماد را محدود می‌ساخته در مشرق ناحیه کوهستانی خراسان و رشته جبال کویت داغ، یا سرزمین باستانی پارت، خاک ماد را از آسیای میانه جدا می‌کرده، بخش کرانه دریای آن و دره‌های رود گرگان و اترک را هیرکانیه (گرگان، هرکانه) می‌نامیدند. اندکی جنوبی‌تر از خاک پارت مرزهای شرقی ماد را پهنه‌های لم‌یزرع بخش مرکزی فلات ایران تشکیل می‌داد. از طرف جنوب با کشور کوهستانی پارس (یا پرسید) که اکنون فارس خوانده می‌شود و از جانب غرب خاک ماد با آشور هم‌مرز بوده است.^{۶۷}

صاحب قاموس اعلام ترکی نیز زیر ماده مدیه [شکل یونانی ماد] چنین می‌نویسد: «مدیه (Medie) نامی است که مورخان و جغرافی‌دانان قدیم یونان به بخش‌های عراق عجم و آذربایجان داده‌اند و آن را از سایر مناطق ایران که نام پارس بر آنها می‌گذارند جدا می‌کنند. مدیا [ماد] از



طرف غرب با آشور، شمال با دریای خزر شرق با خراسان و از طرف جنوب با خوزستان و فارس هم‌مرز بود، خود مدیا که شهر همدان [اکباتانا] مرکز آن بود. به عراق عجم [ماد بزرگ] و آتروپاتنه یعنی آذربایجان تقسیم شده.^{۶۸} وی همچنین همدان را شهری مشهور و قدیمی و واقع در خطه جبال یعنی عراق عجم می‌نویسد.^{۶۹}

همچنان‌که ملاحظه می‌گردد تمامی سرزمین ماد در داخل کشور ایران قرار گرفته و این نکته‌ای است که مورد اتفاق محققانی چون فورر، روست، اشترک و دیگران که پیرامون جغرافیای تاریخی سرزمین ماد در سده‌های نهم تا هفتم پیش از میلاد به تحقیق پرداخته‌اند، است.^{۷۰}

چنان‌که پیشتر آمد در اواخر سده چهارم پیش از میلاد سرزمین ماد به ماد خرد و ماد بزرگ بخش گردید، ماد خرد بعد با نام فرمانروای خود درآمیخت و ماد آتروپاتن نام گرفت، ماد آتروپاتن در دوره هلنیستی^{۷۱} واحد سیاسی مستقلی را تشکیل داد و کشور آتروپاتکان پدید آمد و به مدت سه سده و نیم مستقل ماند و بعد جزوی از متحد اشکانی خود شد. این کشور به نوشته مارکوارت دارای دو پایتخت بوده که یکی از آن دو «گنجک» در تخت سلیمان امروزی^{۷۲} با ارگی به نام «ورا» برابر نام ایرانی باستان «فراذه- اسپه» [خواستار اسب سفید] و فارسی میانه «فراه اسب» واقع در دریای چی‌چست است، مرزهای آتروپاتکان مثل بیشتر کشورها در زمان اقتدار، گسترش و در زمان ناتوانی، عقب‌نشینی داشته است. برای مثال در زمان حکومت «آرتابازن» (ارته بازن) در حدود ۲۲۰ ق.م آتروپاتن به بزرگ‌ترین حدود اراضی خود رسیده بود به گونه‌ای که بر همه نواحی دریای پونت (پونتس= سیاه) در حدود فازیر (فازیس) تا «کولخیز» (کلیخیز، گلشید) استیلا یافت، اما در حمله آنتیوخوس کبیر شرایط تغییر کرد، به‌ویژه آرتابازن مجبور شد که دره «آراکس» را تخلیه کند و بعدها به وسیله تیگران کبیر آتروپاتن صدمات زیادی متحمل شد و حتی زمانی اگرچه کوتاه به دست او افتاد.^{۷۳} از این پیشرفت‌ها و پس‌رفت‌های مقطعی مرزی که قاعدتاً نمی‌توانند مبنای واقعی حدود ماد آتروپاتن قرار گیرند، که بگذریم، مرزهای ماد آتروپاتن را دیاکونوف چنین تعریف کرده است: «ماد آتروپاتن، از رود ارس در شمال تا کوه الوند در جنوب ممتد بوده در ناحیه دریاچه ارومیه و رودهای جغتو [زرینه‌رود] و دیگر رودک‌هایی را که به موازات آن به دریاچه مزبور می‌ریزند و همچنین ناحیه دره رود قزل‌اوزن (سفیدرود) که جبال البرز را قطع کرده



نزدیک شهر رشت کنونی به دریای خزر می‌ریزد، شامل بوده است. سراسر این ناحیه (اکنون آذربایجان ایران و کردستان ایران) را سلسله جبالی که از شمال به جنوب و یا از شمال‌غربی به جنوب‌شرقی ممتدند پوشانده است.^{۷۴}

بخش غربی «ماد آتروپاتن» را نوار پهنی (تا دویست کیلومتر) از سلسله‌های جبال متوازی که مجموعاً به‌نام «جبال زاگرس نامیده می‌شوند اشغال کرده است»^{۷۵}. چنان‌که ملاحظه می‌گردد، محدوده‌ای را که دیاکونوف برای سرزمین آتورپاتکان تعیین کرده و خود نیز به صراحت آورده است، شامل آذربایجان ایران و کردستان ایران می‌شده است. اقرار علی‌اف نیز دربارهٔ مرزهای آتورپاتکان چنین نوشته است: «بخش غربی آتورپاتکان، عبارت است از رشته‌کوه‌های گسترده‌ای که پهنای آن جای تا جای به دویست کیلومتر نیز می‌رسند، و از آنها با نام زاگرس یاد می‌شود. در شمال رشته‌کوه‌های قراداغ جایگیر است که رود قره‌سو از آن جاری می‌شود و به ارس می‌ریزد. کوه‌های تالش را جنگل‌زارهای انبوه پوشانده که از انواع بسیار گیاهان برخوردار است و رشته‌کوه‌های البرز که به آنها پیوسته است، بخش شرقی «ماد آتورپاتکان» را تشکیل می‌دهند. مناطق جنوبی آتورپاتکان تا ناحیه کوه‌های الوند می‌رسید».

چنانچه مشاهده شد روایت علی‌اف از مرزهای آتورپاتکان با روایت دیاکونوف یکسان می‌نماید و جملگی بر این هم‌رأی می‌باشند که سرزمین آتورپاتکان در داخل مرزهای ایران بوده و استان‌های آذربایجان و کردستان فعلی را دربرمی‌گرفته است.

نویسندگان کتاب تاریخ ایران در دانشگاه کیمریچ در رابطه با تقسیمات جغرافیایی و اداری بخش شمال‌غربی ایران در دوره ساسانی و راه‌های مواصلاتی آذربایجان چنین می‌نویسند: «قلمرو شمالی ساسانیان سرزمین ماه [ماد] نواحی دریای خزر و نیز ناحیه شمال غرب را دربرمی‌گرفت. مرز قومی و زبانی ایران در شمال غرب در استان ماد آتروپاتن (آذربایجان) نهاده بود. خاک این استان نواحی و جاده غربی دریاچه ارومیه و در شمال تا کران رودخانه ارس را در خود جای می‌داد. در مشرق، دامنه آن به جلگه بلاسگان (مغان)، کوه‌های گیلان و سفیدرود- در این سو یا فراسوی زنجان- می‌رسید. در جنوب، این استان با ماد (ماه) مرکزی یکی می‌شد. بنابراین کوه‌های آن برای جابه‌جایی‌های کردن و دیگر قبایل کوه‌نشین غربی و قبایل حاشیه دریای خزر قابل



دسترسی بوده است. شاهراه اصلی ماد آتروپاتن که از همدان به سوی کران رودخانه ارس پیش می‌رفت از مشرق دریاچه ارومیه می‌گذشت و این استان را به دو نیمه تقسیم می‌کرد. بازرگانی ایران از این راه گذشته به قفقاز می‌رسید و از هنگامی که تیگرانس دوم در جنگ با هراکلیوس از این راه استفاده کرد به یک راه نظامی تبدیل گردید. گروه هفت ایستگاهی که در جدول پویتینگر^{۷۵} از حلوان در میان کوه‌ها قرار می‌گرفتند احتمالاً از دره جغاتو [سیمینه‌رود] آغاز می‌شدند: نیکته نیالیا (Nicea Nialia) می‌بایست همان برزه (Barza) باشد که راه دره گادیر (Gadir)^{۷۶} و ارومیه از آنجا جدا می‌شد. راه اصلی تا لیلان (Laylan) [در مسیر میاندواب به ملکان فعلی] ادامه می‌یافت یا از کنار آن گذشته احتمالاً به گنک شیزیگان (گزکه)، [Ganzag-Ishizigan (Gazaca)]، کرسی استان آتروپاتن می‌رسید. در مشرق امتداد این جاده راهی به موازات رود ساروق به مکان‌های پرستش در غارهای کرفتو (Karafto) و به تخت سلیمان و شهر شیر می‌رسید. این بودباش تابستانی شاهان پارتی در دوره ساسانیان دارای پرستشگاه بزرگی بود که آذرگشنسب آن را بنیاد کرده بود. در شمال گنک دژ پراسپه (paraaspa) یا فرااته (pharaata) (بعدها افزاهه Afraza یا مراغه) نهاده بود که در ۳۶ ق.م در برابر محاصره آنتونی درایستاد. راه بعدی به ارس گویا از مرند و خوی می‌گذشت و به موازات رودخانه ارس در خاک آتروپاتن پیش می‌رفت. به سمت گیلان، اردبیل «شهر [استان] آذربادگان» قرار داشت، این شهر امنیت راه به بلاسگان [موغان] و آلبانیا را که راه تهاجم در دسترس آلان‌ها [(آس‌ها یا اوست‌های فعلی) قبایل کوه‌نشین ایرانی ساکن در کوه‌های قفقاز] و بعدها هون‌ها از آنجا می‌گذشت و از دروازه خزر می‌آمدند تأمین می‌کرد. این راه از ماه [ماد] و از طریق زنجان می‌آمد. شهر زنجان چهارراه بزرگی بود. راهی که به شمال غرب می‌رفت در جلفا از رود ارس می‌گذشت. برای دانستن امتداد این راه در داخل قفقاز در همان متن می‌خوانیم: «در شمال ارمنستان، رقابت میان ایران و روم بر سر استیلای سیاسی در امتداد شاهراه شرقی - غربی اصلی دنبال می‌گردید. آرتاکساتا (آرتساخ - قره‌باغ فعلی) چهارراهی کلیدی در دست ایرانیان بوده است. یک جاده شرقی به سوی ارس سرازیر می‌شد و از آن گذشته به جلفا (در جدول پویتینگر سنوره Sanora) می‌رسید و در آنجا به جاده‌ای که از آتروپاتن می‌آمد می‌پیوست. شاهراه به درون آلبانیا ادامه می‌یافت و به سوی دریای خزر پیش می‌رفت. ظاهراً این



شاهراه کرانه دریا را تا درون گیلان دنبال می‌کرد و به کوروپولیس Cyropolis (رشت) می‌رسید و در آنجا مسیر خود را برمی‌گرداند و در امتداد سفیدرود به آتروپاتن می‌رفت.^{۷۷}

از این نوشته پژوهشگران دانشگاه کمبریج چنین برمی‌آید که:

الف- نشانه‌های جغرافیایی در متن، نشانگر آنند که مرزهای آذربایجان (آذربادگان) در دوره ساسانیان که استان شمال‌غربی ایران به‌شمار می‌آمد با مرزهای ماد آتروپاتن (آتورپاتکان) همخوانی دارد.

ب- این استان مرز قومی و زبانی ایران را تشکیل می‌داده است.

مورخان و جغرافی‌نگاران و جهانگردان دوران اسلامی، گزارش‌هایی را پیرامون جغرافیای آذربایجان از خود برجای گذاشته‌اند، برخی از این گزارش‌ها به روشنی مرزهای آذربایجان را مشخص نموده‌اند و برخی دیگر به نام بردن از شهرها و نواحی آن پرداخته و بدین‌گونه آن را از دیگر ولایات و سرزمین‌ها تمیز داده‌اند.

ابوالقاسم عبیداله بن عبدالله معروف به ابن‌خردادبه (۲۵۰ق)^{۷۸} که به دوران واثق خلیفه عباسی در بخشی از سرزمین قدیم ماد رئیس پست اطلاعات بود، از شهرها و روستاهای آذربایجان چنین یاد کرده است: «مراغه، میانج (میانه)، اردبیل، سیسر، برزه، سابرخاست (شاپور خاست)، تبریز، مرند، خوی، کولسره، موقان (مغان)، برزند، جنزه (گنجک) که شهر ابرویز (پرویز) است، جابروان، نریز، ارومیه (شهر زردشت)، سلماس، شیز که در آن آتشکده آذرگشنس (آذرگشنسپ) قرار دارد و نزد زردشتیان دارای ارج والایی است و اگر پادشاهی به قدرت رسید پای پیاده از مدائن قصد زیارت آن آتشکده کند. باجروان، روستای سلق و روستای سندبایا و بذ و روستای ارم و بلوانکرح، روستای سراه (سراب) و دسکیاور و روستای ماینهرج از روستاهای ناحیه آذربایجان است».^{۷۹}

ابواسحق ابراهیم اصطخری (۳۴۰ق) که از جهانگردان و جغرافی‌نگاران بنام دوران اسلامی است حدود آذربایجان را چنین می‌نویسد: «حدود آذربایگان از حدود تارم (طارم) دارند تا حدود زنگان (زنجان) تا دینور تا حلوان تا شهر زور تا دجله و به حدود ارمنیه بازگردد». او شهرهای آذربایجان را چنین برمی‌شمارد: «اردبیل (اردویل)، مراغه، ارومیه، میانه خونه (خانه)، اوجان



(اوجن)، داخرگان (دهخوارقان)، سلماس، خوی، برکری، مرند، تبریز، برزند، ورثان، موقان، جابروان، واشنه (اشنو). اصطخری نشوی (نخجوان را گاه جزء شهرهای آذربایجان و گاه جزء شهرهای ارمنستان) می‌آورد، همو همدان را از شهرهای جبال (ماد بزرگ)، بردع (برزعه) را دارالملک اران و اردبیل را مرکز آذربایجان دانسته است.^{۸۰}

احمدبن محمدبن اسحاق الهمدانی معروف به ابن‌فقیه (۲۹۰ق) صاحب کتاب‌البلدان، ضمن آنکه اران و سیسجان و تفلیس را جزء ارمنیه اول و نخجوان را بخشی از ارمنیه سوم دانسته است در مورد مرز آذربایجان چنین می‌نویسد: «حد آذربایجان تا دو رود ارس و کر (کورا) در ارمنیه است. جای بیرون شدن رود ارس قالیقلا است، سپس از اران بگذرد و نهر اران در آن ریزد، سپس از ورثان بگذرد و به برخوردگاه دو رود آید و بدین گونه با رود کر برخورد کند. میان این دو شهر بیلقان است. سپس این دو رود بروند تا به دریای گرگان ریزند». ابن‌فقیه شهرهای آذربایجان را چنین می‌آورد: «برکری، سلماس، موقان (مغان)، ورثان، بیلقان، مراغه، نریز، تبریز، برزه، جنزه (گنجک- گنرک)، جابروان، ارومیه (شهر زردشت)، شیز (که در آن آتشکده آذرگشنسپ واقع شده که در نزد مجوس گرانقدر است)، سلق، سندبایا، بذ، ماینهرج و ارم».^{۸۱} نکته‌ای که در اینجا باید یادآوری گردد این است که بعد از تسلط اعراب و به هم ریختن سازمان سیاسی و اداری ولایات آذربایجان و اران و ارمنستان، مؤلفان اسلامی در بیان حدود این ولایات گهگاه دچار آشفتگی‌هایی شده‌اند که پرداختن به آنها در حد و اندازه نگارنده و این نوشتار نیست. اما با این وجود حقیقتی که همگی بر آن گواهی داده‌اند جدا بودن سرزمین‌های آذربایجان و اران است، و با قوت تمام می‌توان گفت هیچ نوشته معتبر تاریخی و یا جغرافیایی تا قبل از سال ۱۹۱۸ میلادی وجود ندارد که این دو سرزمین را یکی پنداشته و توصیف کرده باشد.

جهانگرد و جغرافی‌دان معروف عرب ابن‌حوقل بغدادی (۳۶۷ق) که مدتی در آذربایجان و ارمنستان و اران به سیاحت پرداخته طبق نقشه‌ای که از این سه سرزمین کشیده، رود ارس را مرز میان آذربایجان و اران دانسته است. وی می‌نویسد: «مرز ناحیه اران از طرف پایین، رودخانه رس (ارس) و در ساحل آن شهر ورثان است». برابر نقشه‌ای که ابن‌حوقل ارائه کرده است، در قسمت زیرین رود ارس آذربایجان، و در قسمتی از خشکی که در دریا پیش رفته، موقان (مغان) نوشته



شده است، ابن‌حوقل فرمانروایان اران را خراجگذاران و تابعان شاهان آذربایجان دانسته و می‌نویسد: «این فرمانروایان هر ساله خراج معینی با لوازم دیگر به پادشاهان آذربایجان می‌پرداختند و هر فرمانروایی از پادشاه خود فرمان می‌برد و خراج خود را بی‌قطع و امتناع می‌پرداخت». وی شهرهای آذربایجان را چنین نوشته است: «اردبیل، مراغه، ارومیه، اشنه (اشنویه)، کورسره (کولسره)، میانج (میانه)، خونج (خونه)، داخرقان (دهخوارقان)، خوی، سلماس، مرند، تبریز، برزند، ورثان، موقان (مغان)، بیلقان، جابروان، اهر، سراب (سراب)، ورزقان».^{۸۲}

ابوعبدالله بشاری مقدسی (۳۷۵ق) در مورد آذربایجان می‌نویسد: «آذربایجان خوره‌ای (کوره) [ولایتی] است که آذرباد پسر بیوراسپ آن را پی‌ریزی کرد. قصبه آن که مرکز این سرزمین نیز هست اردبیل است. شهرهایش رسبه، تبریز، جابروان، خونج (خونه)، میانج (میانه) سراو (سراب)، بروی، ورثان، موقان، میمند و برزند، سلماس، ارومیه، مراغه، مرند». وی زنجان را سرحد آذربایجان دانسته است. وی در مورد رود ارس متذکر می‌گردد: «رود ارس از مرزهای اران می‌گذرد و سپس در پشت موقان به دریا می‌ریزد».^{۸۳}

یاقوت حموی (۶۲۳ق) در کتاب معجم‌البلدان پیرامون مرزهای آذربایجان چنین نوشته است: «میان آذربایجان و اران رودی است که آن را ارس گویند. آنچه در شمال و مغرب این رود نهاده است، از اران و آنچه در سوی جنوب قرار گرفته است از آذربایجان است». وی مرز دیگر آذربایجان را سرزمین دیلم و گیلان و طارم می‌داند و می‌نویسد از شهرهای مشهور آنجا تبریز است که اکنون بزرگ‌ترین شهر آنجا است. شهرهای دیگر آن عبارتند از مراغه، خوی، سلماس، ارومیه، اردبیل، مرند و غیره».^{۸۴}

زکریای قزوینی (۶۷۴ق) نویسنده آثارالبلاد و اخبارالعباد درباره آذربایجان می‌نویسد: «آذربایجان مملکتی است وسیع میانه عراق عجم و اران مشتمل بر شهرهای بسیار و رودخانه‌ها و کوه‌های بزرگ، از آن جمله کوه سبلان است». قزوینی شهرهای آذربایجان را چنین نام می‌برد: اردبیل، ارومیه، تبریز، شیز (شهری است در آذربایجان، مابین مراغه و زنجان)، خوی، موغان، مراغه».^{۸۵}



ابوالفداء (۷۲۱ ق) مرزهای آذربایجان را چنین نوشته است: «حد شرقی آن [آذربایجان] بلاد دیلم است و حد جنوبی آن عراق عجم یعنی حلوان و اندکی از جزیره». پیرامون حد دیگر آذربایجان با اشاره به حدود اران چنین می‌نویسد: «حد اران از باب (در بند قفقاز) است تا تفلیس تا نزدیک رود ارس تا مکانی معروف به حجیران، و آذربایجان از حد حجیران است تا حد زنجان تا حد دینور، تا حلوان و شهر زور و می‌پیچد تا منتهی به قرب دجله گردد و بر حدود ارمنیه پیوندد».^{۸۶}

حمدالله مستوفی قزوینی (۷۴۰ ق) در نزهةالقلوب شهرهای آذربایجان را چنین برمی‌شمارد: «تبریز، اوجان، طسوج، اردبیل، خلخال، دارمرزین، شاهرود، مشکین، انار، ارجاق، اهر، تکلفه، خیاو، درآورد، قلعه کهران، کلیر، گیلان فصلون، مردان قم، نوذر، خوی، سلماس، ارمیه، اشنویه، سراو (سراب)، میانج (میانه)، گرمرو، مراغه، دهنخوارقان، بسوی، نیلان [لیلان] مرند، دزمار، زنگیان، زنور، کرکر [گرگر]، نخچوان، اردوباد، اجنان، آزاد، ماکویه».^{۸۷}

محمدحسین خلف تبریزی (۱۰۶۲ ق) صاحب برهان قاطع زیر عنوان ارس چنین می‌نویسد: «ارس - به فتح اول و ثانی و سکون سین بی نقطه، نام رودخانه‌ای است مشهور که از کنار تفلیس و مابین آذربایجان و اران می‌گذرد».^{۸۸}

شمس‌الدین سامی نویسنده قاموس اعلام ترکی نیز در مورد مرزهای آذربایجان زیر ماده آذربایجان چنین می‌نویسد: «آذربایجان - ولایتی است در شمال‌غربی ایران که از طرف شرق با ولایت گیلان و نواحی ساحلی (دریای خزر) تحت حاکمیت روسیه، از شمال با رودخانه مرزی ایران و روس یعنی ارس، از غرب با استان‌های بایزید و کردستان عثمانی، از جنوب با کردستان ایران و عراق عجم هم‌مرز است».^{۸۹} نکته مهمی که در نوشته مرحوم سامی به سال ۱۳۰۶ ق یعنی حدود شصت سال بعد از معاهده ترکمان‌چای و حدود ۳۰ سال پیش از آذربایجان نامیده شدن اران صورت گرفته، وجود دارد این است که اگر به ادعای عده‌ای آذربایجان از ابتدا سرزمین واحدی را تشکیل می‌داد و در پایان جنگ‌های ایران و روس به دو نیم شده بود، اصولاً مرحوم سامی می‌بایست این موضوع را متذکر می‌شد اما وی هیچ اشاره‌ای به این موضوع ننموده است، همچنین اگر به مرزهای آذربایجان از سمت غرب و جنوب در نوشته یاد شده توجه گردد،



مشخص می‌شود مرحوم سامی از عبارت کردستان تحت حاکمیت عثمانی و کردستان تحت حاکمیت ایران استفاده می‌کند، حال پرسش اینجاست اگر به راستی سرزمین بالای ارس نیز آذربایجان می‌بود، او نمی‌بایست تعبیر آذربایجان تحت حاکمیت روسیه را برای مرز شمالی آذربایجان به کار می‌برد و یا دست‌کم ماده‌ای را تحت عنوان آذربایجان تحت حاکمیت روسیه نمی‌نوشت!

دکتر عنایت‌الله رضا در اثبات اینکه سرزمین بالای رود ارس تا سال ۱۹۱۸ میلادی در هیچ سند و نوشته‌ای «آذربایجان» نوشته نشده است. ماده‌های مربوط به قفقاز و آذربایجان را در دایرةالمعارف‌هایی که پیش از انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷م و پس از آن در روسیه نوشته شده است را مورد بررسی قرار داده و می‌نویسد: «در دایرةالمعارف روسی که چاپ و انتشار آن از سال ۱۸۹۰ میلادی آغاز گردید و در شهرهای سن‌پترزبورگ پایتخت امپراتوری روسیه و لایپزیگ آلمان به چاپ رسید، زیر عنوان «آلبانیا» چنین آمده است: «آلبانیا نام باستانی سرزمینی است در شرق و جنوب قفقاز میان دریای سیاه [Pontus Euxinus] و دریای خزر، در شمال ارمنستان که رود «کیروس» (کر) مرز آن بود. ساکنان این سرزمین همان مردم شیروان کنونی و جنوب داغستان هستند».^{۹۰} در دایرةالمعارف مذکور چنین آمده است که «آلبان‌ها تابع دولت روم بودند».^{۹۱} در جلد سیزدهم دایرةالمعارف نامبرده طول و عرض جغرافیایی قفقاز با وضوح تمام ارائه شده است که آن را از ۴۶/۵ تا ۳۸/۵ درجه عرض شمالی دانسته است. در صفحات این دایرةالمعارف روسی به صراحت نوشته است که «این سرزمین (قفقاز) از جنوب به رود ارس منتهی می‌گردد».^{۹۲} در همین جلد اسامی مجموعه شهرهای قفقاز و ماوراء قفقاز که به دوازده استان تقسیم شده بود، ذکر شده است. استان‌های مذکور عبارتند از: «استاوروپول، ترسک، کوبان، ناحیه دریای سیاه، کوتایسی، تفلیس، ایروان، باکو، الیزابتوپول (گنجه)، داغستان، کارسک، زاکاتالا».^{۹۳} در بخش مذکور هیچ نامی از «آذربایجان» عنوان نشده است. در ضمن از وجود مردمی به نام «آذربایجانی» در این سرزمین سخنی به میان نیامده است. بلکه در سراسر این مجموعه ترکی‌زبانان قفقاز «تاتار» نامیده شده‌اند.



ضمناً در دایرةالمعارف مذکور نامی از اران برده نشده است. ولی نام شیروان را در صفحات آن می‌بینیم.

هرگاه در شمال رود ارس سرزمینی به نام «آذربایجان» وجود می‌داشت، بی‌گمان در مجلدات دایرةالمعارف نامبرده ذکری از آن به میان می‌آمد. ولی کمترین اشاره‌ای به وجود سرزمینی زیر عنوان «آذربایجان» در شمال رود ارس نشده است.

در جلد نخست همان دایرةالمعارف زیر نام «آذربایجان» چنین آمده است:

«آذربایجان یا ادربیجان (سرزمین آذر- آتش، به زبان پهلوی اتورپاتکان، به زبان ارمنی ادربادکان) استان شمال‌غربی ثروتمند و صنعتی ایران است. آذربایجان از جنوب محدود است به کردستان ایران (استان اردیال) و عراق عجم (ماد)، از غرب به کردستان ترکیه و ارمنستان ترکیه، از شمال به ارمنستان روس و جنوب قفقاز که رود ارس آن را قطع می‌کند، از شرق به استان گیلان در کرانه دریای خزر ... مساحت آذربایجان ۱۰۴۸۴۰ کیلومترمربع است ... در سده هفدهم میلادی صدمات فراوانی از سوی ترکان عثمانی بر آذربایجان وارد آمد. آذربایجان به‌عنوان استان مرزی و جایگاه ولیعهد ایران (چون عباس میرزا) از اهمیت فراوان برخوردار است».^{۹۴}

از مطلب ارائه شده چند نکته درخور توجه است:

۱- نکته نخست مربوط به طول و عرض جغرافیایی قفقاز است که از طول و عرض جغرافیایی آذربایجان جدا است. هرگاه به دایرةالمعارف جدید شوروی به نقشه سرزمینی که به خطا نام جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان بر آن نهاده‌اند مراجعه شود، معلوم می‌گردد که جنوب این سرزمین در همان حد ۳۸/۵ درجه عرض شمالی است که با عرض جغرافیایی ارائه شده از سوی دایرةالمعارف امپراتوری روسیه یکی است.^{۹۵} با این تفاوت که در دوران روسیه تزاری سرزمین شمال ارس و جنوب قفقاز نام آذربایجان نداشت.

۲- در دایرةالمعارف منتشر شده در دوران امپراتوری روسیه، هیچ نامی از «آذربایجان ایران» و یا «آذربایجان روسیه» همانند «ارمنستان ترکیه» و «ارمنستان روسیه» برده نشده است. بلکه تنها از یک «آذربایجان» سخن رفته و این همان «آذربایجان ایران» است.



۳- بنا به نوشته دایرةالمعارف منتشرشده در دوران امپراتوری روسیه، سرزمین آذربایجان از شمال به رود ارس محدود می‌گردد و این خود نمودار آن است که آن سو و به عبارت دیگر شمال رود ارس آذربایجان نبوده است.

۴- نکته چهارم که مبتنی بر ارقام و از همه دقیق‌تر و روشن‌تر است، مساحت آذربایجان است. در دایرةالمعارف روسیه تزاری مساحت سرزمین آذربایجان ۱۰۴۸۴۰ کیلومترمربع آمده است. ببینیم این رقم تا چه اندازه ما را به حقیقت نزدیک می‌کند.

برای روشن شدن مطلب نخست از دایرةالمعارف جغرافیایی شوروی که به سال ۱۹۶۰ چاپ آن در شهر مسکو پایتخت اتحاد شوروی آغاز شد، نقل قول می‌کنیم. در جلد نخست دایرةالمعارف جغرافیایی نامبرده، مساحت سرزمینی که اکنون «آذربایجان شوروی» و گاه «آذربایجان شمالی» نامیده می‌شود ۸۶۶۰۰ کیلومترمربع آمده است.^{۹۶} در همان صفحه نیز مساحت آذربایجان ایران بیش از صد هزار کیلومترمربع نوشته شده است.^{۹۷}

اگر شمال رود ارس «آذربایجان» نام می‌گرفت، آنگاه در دایرةالمعارف روسیه تزاری که اواخر سده نوزدهم میلادی انتشار یافت، باید مجموع مساحت آذربایجان حدود ۱۹۰ هزار کیلومترمربع می‌بود. سبب چیست که در ارائه میزان مساحت آذربایجان که از سوی دولت روسیه تزاری و مراجع علمی و پژوهشی آن کشور شناخته شده بود، با مساحت آذربایجان حقیقی (آذربایجان ایران) اختلافی وجود ندارد؟ آیا این خود نشانه آن نیست که دیگران نام «آذربایجان» را به غارت بردند و بر سرزمین دیگری در شمال رود ارس نهادند؟^{۹۸} به راستی چه انگیزه‌ای در این نامگذاری وجود داشت؟ چرا استقلال‌طلبان ارانی نام دیرین سرزمین خود را بر روی جمهوری نوپادشان نگذاشتند؟ قاعدتاً اگر آنها از نام‌هایی چون اران و یا شروان که با هویت تاریخی سرزمینشان عجین بود برای این نامگذاری استفاده می‌کردند بسیار منطقی می‌نمود ولی چرا آذربایجان؟ آکادمیسین بارتولد در سال ۱۹۲۴م در پاسخ پرسش یک دانشجوی باکوئی که می‌پرسد، آیا ما حق داریم نام سرزمینمان را آذربایجان بنامیم؟ چنین پاسخ می‌دهد: «هرگاه لازم بود برای همه مناطق که خاک کنونی جمهوری آذربایجان را شامل می‌شود نامی برگزینیم بهتر



می‌بود نام اران بر آن نهاده شود».^{۹۹} همو در ادامه پرده از راز این نامگذاری برداشته و می‌گوید: «نام آذربایجان از آن جهت برگزیده شد که پس از تأسیس جمهوری آذربایجان گمان می‌رفت که آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان یک واحد جغرافیایی را تشکیل دهند ... ولی اکنون که نام آذربایجان با دو مفهوم برای آذربایجان ایران و بالاخص این جمهوری به کار گرفته می‌شود، خود موجب گمراهی و آشفتگی است».^{۱۰۰}

اگر اوضاع نابسامان ایران طی جنگ جهانی اول و به‌ویژه ماه‌های پایانی آن که بخش‌های جنوبی کشور در اشغال نیروهای متجاوز انگلیسی و آذربایجان (که در اثر فتنه‌های بیگانگان آسیب بسیار دیده و کشتارهای مهیب در سلماس و ارومی نمونه‌ای از آنها بود) در اشغال نیروهای ترک عثمانی قرار داشت و دولت هم ناتوان از هرگونه ساماندهی به امور کشور بود، را در نظر بگیریم متوجه خواهیم شد، آنچه را که بارتولد متذکر می‌گردد برای دشمنان ایران چندان هم دور از دسترس نبود و آنها می‌توانستند با استفاده از نابسامانی کشور و ناتوانی دولت مرکزی این نیت شوم را عملی سازند، نیز اگر به موقعیت استقرار نیروهای متخاصم جنگ در منطقه توجه نماییم می‌بینیم که این نظامیان ترک عثمانی بودند که همزمان در آذربایجان و جنوب قفقاز حضور داشتند و اتفاقاً در زمان حضور آنها در قفقاز بود که سردمداران حزب مساوات به پشتوانه آنان علم استقلال در بخش جنوب شرقی قفقاز را برافراشته و تشکیل کشوری به نام جمهوری آذربایجان را به دنیا اعلام نمودند، و باز وقتی که به تفکر سیاسی سردمداران حزب مساوات حاکم بر اران دقت می‌کنیم می‌بینیم که آنان به‌طور فزاینده متأثر از تفکرات پان‌ترکیستی^{۱۰۱} سیاستمداران وقت عثمانی بودند، و باز اگر دکترین سیاسی زمامداران حزب اتحاد و ترقی حاکم بر عثمانی را مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم دید آنان به شدت در پی گسترش قلمرو خود به کشورها و سرزمین‌های به باور آنان ترک‌نشین (که آذربایجان ایران هم در لیست آنها قرار داشت) بودند و حضور نظامی آنان در قفقاز و آذربایجان و تلاش برای رسیدن به آسیای میانه در راستای اجرای همین سیاست بود. حال با یک جمع‌بندی منطقی می‌توان دریافت جریان اندیشه‌ای که نام آذربایجان را بر اران نهاد از کجا می‌توانست سرچشمه گرفته باشد. نگارنده برای روشن‌تر شدن هرچه بیشتر این حقیقت نظر خواننده گرامی این نوشتار را به نوشته بنیانگذار جمهوری به اصطلاح آذربایجان یعنی محمد امین



رسول‌زاده معطوف می‌دارد، وی در کتاب «جمهوری آذربایجان، چگونگی شکل‌گیری و وضعیت کنونی آن» چنین می‌نویسد: «جریانی که ایده و اندیشه آذربایجان را آفرید، زاده تبلیغات مطبوعاتی بود که تحت تأثیر ادبیات ملی ترک قرار داشت».^{۱۰۲}

چنانچه ملاحظه می‌شود رسول‌زاده اندیشه آذربایجان [شدن اران] را آفریده جریانی می‌داند که خود زاینده تبلیغات متأثر از ادبیات ملی ترک بود، به عبارت دیگر و روشن‌تر آذربایجان شدن اران محصول تبلیغات پان‌ترکیستی بود که سردمداران آن سران حزب اتحاد و ترقی حاکم بر ترکیه عثمانی بودند. وابستگی همه‌جانبه جمهوری نوین آذربایجان به ترکیه را می‌توان در تمجید رسول‌زاده از آن کشور دریافت. «ترکیه عهده‌دار مقام خلافت بوده مرکز اتحاد جهان اسلام به‌شمار می‌آید. ترکیه نوین که براساس حاکمیت ملی پایه‌گذاری شده است نقطه امید اقوام ترک می‌باشد. ترکیه پرچمدار پیروزی باشکوه آرمان ملی بوده، مشعل آمال ملل شرق را در دست دارد. آری! رابطه عاطفی موجود بین ترکیه و جهان اسلام و علی‌الخصوص جهان ترک نیازی به اثبات ندارد ... جمهوری آذربایجان اولین حکومت جمهوری است که در جهان اسلام تشکیل شده است این جمهوری در عین حال یک حکومت ترک است، به عبارت دیگر، ترکیه‌ای کوچک است ... مناسبات مابین مردم ترکیه کوچک و ترکیه بزرگ به اندازه روابط دو برادر صمیمانه است».^{۱۰۳}

طوفان پایانی جنگ جهانی اول طومار امپراتوری عثمانی را درهم پیچید و ترکیه نوین هم به رهبری مصطفی کمال پاشا در تکاپوی حفظ حداقل قلمرو سرزمینی برای خود از خیر قفقاز و اتحاد ترکان (تا زمانی دیگر که شرایط آن فراهم گردد) گذشت و اران را در ازای مقادیری پول و اسلحه تقدیم بولشویک‌ها نمود و بدین‌سان هرچند عمر دو ساله حکومت مساواتیان ترک‌گرا و جمهوریشان در ۲۷ آوریل ۱۹۲۰ میلادی به‌سر آمد اما نام آذربایجان بر روی اران نگه داشته شد و این نهال دروغین این بار توسط تاریخ‌نویسان و شعرا و هنرمندان حزبی آبیاری گردید تا میوه آن را رهبران سیاسی شوروی و ایادی باکویشان در جنگ دوم جهانی برچینند، اما با وجود اقدامات گسترده‌ای که انجام دادند، حوادث، خلاف خواسته آنان رقم خورد.

با فروپاشی اتحاد شوروی در ۱۹۹۰ میلادی و استقلال جمهوری‌های آسیای میانه و قفقاز رهبران و روشنفکران باکوئی با چرخشی دوباره به سمت ترکیه و به پشتوانه آمریکا و با بهره‌گیری



از همفکران خودشان در داخل کشور بر حجم تبلیغاتی خود به‌ویژه در دهه اخیر افزوده‌اند نگاهی به نشریه‌های ترکی که در آذربایجان و دیگر شهرهای ایران به چاپ می‌رسد مبین این ادعاست اما به‌راستی در این میان رسالت مسئولین سیاسی و فرهنگی کشور در مقابل این توطئه‌های روزافزون چیست؟

آیا هیچ از خود پرسیده‌ایم نوجوانان و جوانان آذربایجانی که هدف اصلی این تبلیغات هستند، وقتی نام آن جمهوری را روزی چند بار از صدا و سیمای خودی می‌شنوند و یا در کتاب‌های درسی که در تهران چاپ شده یاد می‌گیرند که یکی از همسایه‌های شمالی ایران جمهوری آذربایجان است و یا در نقشه‌های رسمی کشور نام آن جمهوری را در بالای رود ارس می‌خوانند و یا ...! چگونه انتظار داریم تحت تأثیر تبلیغات و عملیات روانی دشمن قرار نگیرند.

پی‌نوشت‌ها

۱. عنایت‌الله، رضا، *اران از دوران باستان تا عهد مغول*، نشر وزارت خارجه تهران، ۱۳۸۰، ص ۹۴-۹۲، به نقل از: Pliny, *Natural History*, With An English Translation VI, p. 28-29.
۲. همان، ص ۹۴، به نقل از: Pliny, *Natural History*, VI, p. 38.
۳. همان، ص ۹۵، به نقل از: Strabo *Geography*, XI..
۴. همان، به نقل از: Ptolemaios, *Geography* V, p. 2, 7, 11.
۵. همان، ص ۱۰۵، به نقل از: Kalankatuatsi, Movses, *Istoriia, Starni Aluank, Perevod sh.v.Smbatiana*, Erevan, 1984, p. 102, 164.
۶. خاندان شروانشاهان، با از سرگذراندن دوره‌های فترت، دوران بسیار طولانی یعنی از اواخر قرن ۲ ق/اوایل ۹م تا اواسط قرن ۱۰ ق/۱۶م نزدیک به ۸ قرن بر شروان و اراضی همجوار آن، گاه به استقلال و گاه در حالی که باج‌گذار و وابسته سلاطین دیگر بوده‌اند، فرمان رانده‌اند. اینان اگرچه تبار عربی داشتند، اما در نتیجه گذشت ایام چنان با مردم محل درآمیخته‌اند که خود را از سلاله شاهان ساسانی دانسته‌اند و حتی شاخه‌ای از آنان را به مناسبت انتسابشان بر کسرایان، کسرایان نامیده‌اند. بنیانگذار این سلسله مردی به نام یزید بن مزید از قبایل عرب شیبانی بوده و به همین مناسبت این سلسله را بعضی یزیدیان، بعضی دیگر مزیدیان و برخی نیز شیبانیان نامیده‌اند. [رئیس‌نیا، رحیم، *تاریخ عمومی منطقه شروان*، انتشارات وزارت امور خارجه تهران، ۱۳۸۰، ص ۵۵].
۷. شروان در زمان ساسانیان اراضی بین رود کر و شهر شابران، واقع در جنوب غربی شهر کنونی قوباء و دریای خزر و قبله را دربرمی گرفته و شبه جزیره آبشرون و شهر باکو منتهی‌الیه شرقی آن را تشکیل می‌داده است. اما این سرزمین پس از تسلط یزیدیان و توسعه قلمرو آنها، تا دربند و دامنه‌های جنوبی رشته قفقاز و ملتقای رودهای آلازان و کر، در جهت شمالی و غرب گسترده شد. [رئیس‌نیا، همان، ص ۵۳].



شروان، که در ابتدا ولایت کوچکی بوده، در دوره شروانشاهان با الحاق اراضی دیگری چون قبله، بردعه، شابران، شکی، خورسان، طبرسران، دربند و ... در اواسط نیمه دوم سده ۱۰ ق / ۱۰ م بیش از پیش بر وسعتش افزوده شد. شروانشاهان پس از گرفتن دربند از سلسله هاشمیان عرب تبار استحکامات آنجا را بازسازی کردند. رئیس‌نیا، همان، ص ۵۶. به نقل از:

- [Azarbaycan Tarixi, s. 205-06]

۸. همان، ص ۷۰، به نقل از:

- Azerbaijan, Istoriia, Akademiia nauk Azerbajjanskoi SSR: VI, Baku, 1958, p. 109.

۹. ارقام داخل پرانتز بیانگر سال نوشته شدن کتاب نویسنده است.

۱۰. همان، ص ۱۰۴، به نقل از: یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، *البلدان*، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۴۵.

۱۱. همان، ص ۱۰۷، به نقل از: *تذکیر دیوان الآثار القدیمة بالهند، صفه المعموه علی البیرونی، التقطها زکی ولیدی طوغان*، مجموعه جغرافیایی سزگین، ج ۱۸، ص ۳۸۶.

۱۲. همان، ص ۱۰۸، به نقل از: ابن حوقل النصیبی، *صورة الارض*، لیدن، ج ۱، ۱۹۳۸، ج ۲، ۱۹۳۹، ص ۳۳۳.

۱۳. همان، به نقل از: شمس‌الدین، *ابی عبدالله محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، به تصحیح دخویه، لیدن، ۱۹۰۶ م، ص ۳۷۵-۳۷۴.

۱۴. همان، ص ۱۰۸، به نقل از: یاقوت حموی، *معجم البلدان*، لایپزیک، ۱۸۶۶، ج ۱، ص ۱۸۳.

۱۵. زکریا بن محمد بن محمود قزوینی، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه جهانگیر میرزا به تصحیح میرهاشم محدث، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص ۵۷.

۱۶. مستوفی قزوینی، حمدالله، *نزهة القلوب*، به کوشش دبیرسیاقی، انتشارات طه، ۱۳۷۸، ص ۱۴۲-۱۴۰.

۱۷. رضا، *ایران ...*، ص ۱۰۹، به نقل از: عمادالدین اسمعیل بن محمد بن عمر، المعروف به ابوالفداء، *تقویم البلدان*، ص ۳۸۶.

۱۸. رضا، *ایران از ...*، ص ۱۰۹، به نقل از: احمد بن لطف‌اله منجم‌باشی، *باب فی الشدادیه من کتاب جامع الدول*، بتحقیقه و نشره ولادیمیر مینورسکی، کمبریج، ۱۹۵۳ م، ص ۲-۱.

۱۹. همان، ص ۱۱۰، به نقل از:

- Kaspil, Dorn B., o *Pokhodakh Drevnikh russkikh v Tabaristan*, spb 1875.

۲۰. به نقل از:

- Barkhurdarian, M., *Istoriia Agvan*, Tbilisi, 1902.

۲۱. همان، ص ۱۱۲-۱۱۱، به نقل از:

- KrimSkii, A. E., *Straritsi iz istorii severnogoili Kavkazskogo Azerbaidzana (Klassicheskaia Albaniia)*, Sb. Si. V chest E. F. Oldenbura, Moscow, 1934, p. 289, 305.

۲۲. همان ص ۱۱۲ به نقل از:

- Iampolskii, Z. I., *K voprosu Obodnoimennost Drevneishego*, Naseleniia Atropateni Albani, Tr, Instituta istorii ifilosofi, 1954, V. 4, p. 100, 108.

۲۳. همان، ص ۱۱۱، به نقل از:

- Bartold, V.V., *sochineniia*, V.III, Moscow, 1965, p. 334.

۲۴. بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ، *جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام*، ترجمه لیلا ربن شه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۶۴.

۲۵. مارکوارت، یوزف، *ایران‌شهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی*، ترجمه دکتر مریم میراحمدی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۳، ص ۲۲۶.



۲۶. جوانشیر قرباغی، میرزا جمال، *تاریخ قرباغ* (متن فارسی - اصلی)، باکو، ۱۹۵۹، ص ۳.
۲۷. سامی، شمس‌الدین محمد، *قاموس اعلام ترکی*، ج ۲، استانبول، ۱۳۱۶ق، ص ۸۲۰.
۲۸. همان، ج ۴، استانبول، ۱۳۱۱ق، ص ۲۸۵۳.
۲۹. لسترینج، گای، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۹۵-۱۸۸، با تلخیص.
۳۰. حسینی، صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر بن علی، *زیادت‌التواریخ، اخبار امراء و پادشاهان سلجوقی*، مصحح متن عربی دکتر نورالدین، ترجمه رمضان علی روح‌اللهی، انتشارات ایل شاهسون بغدادی، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۰۴، ۱۲۴، ۱۹۲ و ۲۰۷.
۳۱. جهانگیر میرزا، *تاریخ نو- شامل حوادث دوره قاجاریه از ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ قمری*، انتشارات علی‌اکبر علمی، تهران، ۱۳۲۷، ص ۹۲-۹۱.
۳۲. دیاکونوف، ا. م.، *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات علمی و فرهنگی - تهران، ۱۳۷۹، ص ۹۵.
۳۳. دیاکونوف، ا. م.، *تاریخ ماد*، ترجمه کشاورز، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۸۸-۸۵، با تلخیص.
۳۴. رضا، *اران از دوران ...*، ص ۱۶۴ و ۶۰۷، به نقل از:
- Grantovskii, E. A., *Drasprostraneniі iranskikh Plemenna Territorii Irana*, V Kn. Istoriiia Iranskogo Gosudarstva kulouri, Moscow 1971, p. 289, 314, 316-317, 320.
۳۵. همان، ص ۱۶۴، به نقل از:
- Dandamaev, M. A., Lukonin V.G., *Kulturai ekonomika drevnego, irana*, Moscow 1980, p. 41.
۳۶. همان، ص ۱۶۵، به نقل از:
- Dandamaev ..., p. 41.
۳۷. علی اف، اقرار، *تاریخ آتورپاتکان*، ترجمه شادمان یوسف، تهران، نشر بلخ، ۱۳۷۸، ص ۵۰-۴۸ و ۶۵.
۳۸. مشکور، محمد جواد، *نظری به تاریخ آذربایجان*، تهران، انتشارات کهکشان، ۱۳۷۵، ص ۷۹.
۳۹. بریان، پیر (Briant, Pierre)، *تاریخ امپراتوری هخامنشیان (از کورش تا اسکندر)*، جلد ۲، ترجمه مهدی سمسار، تهران، نشر زریاب، ۱۳۷۷، ص ۱۵۳۷.
۴۰. مشکور، همان، ص ۹۳-۹۲، با تلخیص.
۴۱. دیاکونوف، ا. م.، *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۴۱۵-۴۱۴، با تلخیص.
۴۲. علی اف، همان، ص ۹۹-۹۸.
۴۳. دیاکونوف، همان، ص ۴۱۵-۴۱۴.
۴۴. کسروی، سید احمد و کاروند کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۶، چاپ دوم، ص ۳۱۴؛ علی اف، همان، ص ۱۰۵، هر دو به نقل از:
- Strabo, *The Geography Of Strabo*, With an English Translation, London, The Loeb Classical Library, 1969.
۴۵. رضا، همان، به نقل از:
- Arriani, *Anabasis, Recognovit*, C. Abicht, Lips, 1886.
۴۶. بارتولد، و. و.، *جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام*، ترجمه لیلا رین شه، تهران، نشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵، ص ۱۶۲.



۴۷. بارتولد، ویلهلم، *تذکره جغرافیای تاریخی ایران*، ترجمه حمزه سردادور (طالب‌زاده)، تهران، انتشارات توس، چاپ سوم، ۱۳۷۲، ص ۲۲۱.
۴۸. رضا، همان، ص ۷۹، به نقل از:
- The geography of strabo ... XI, 13, 1; Arrian, Anab. III, p. 4, 8.
۴۹. رضا، همان، ص ۷۹ و علی اف، همان، ص ۶۲، هر دو به نقل از:
- Nyberg, N. S., Manual of Pahlavi, I. Texts, Wiesbaden, 1964, p. 117.
۵۰. رضا، همان، ص ۷۹، به نقل از کارنامه اردشیر بابکان، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۵۴.
۵۱. نام اشکانی آذربایجان، که در SKZ قید شده برابر با اصول است و «ا» ندارد: بنگرید به مأخذ.
۵۲. رضا، همان، علی اف، همان، هر دو به نقل از:
- Henning, W. B., Mitteliranische Handbuch, Leiden, 1958, p. 62.
۵۳. رضا، همان، ص ۸۰ و علی اف، همان، هر دو به نقل از:
- Guidil, ZDMG, V, VI, VII, 1889, p. 43.
۵۴. رضا، همان، و علی اف، همان، به نقل از:
- Procopius., XX, IV.
۵۵. علی اف، همان، به نقل از:
- The Simok., IV, III.
۵۶. رضا، همان، به نقل از:
- Gevorgin, M. A., Kommentarii, a Istorii Armenii Favstos Buzanda, Erevan 1953, p. 225.
- علی اف، همان، به نقل از: فاوشت بوزند، تاریخ C □ b، ۱۸۸۳، ص ۱۷۵، دستور آ. پ. ناواسلسوا، نامه ۷۶، x، ص ۲۸.
۵۷. رضا، همان، به نقل از:
- Tskhovereba, Kartlis, Podgotov, SG. Kaukhchishvili, I, Tbilisi, 1955, p. 15.
۵۸. رضا، همان، به نقل از: نولدکه، تئودور، *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب‌خویی، تهران، ۱۳۵۸، ص ۷ و ۶۵.
۵۹. ابن‌حوقل، *صورةالارض*، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۵، *نقشه ارمنیه و آذربایجان*، به نقل از متن عربی، ص ۳۳۲.
۶۰. «آتور» و «آتور» هر دو به معنای آتش بوده و اختلاف آنها مربوط به لهجه‌های ایرانی است. همچنان‌که علی اف نیز متذکر می‌گردد: ... وجود گونه‌های Aturpatakan و Atropatakan و غیره در زبان‌های گوناگون ایرانی بدان روی است که گویش‌ها گوناگون بوده است و واژه آذر در زبان‌های گوناگون به گونه atur atar و مانند اینها بر زبان می‌آمد. علی اف، همان، ص ۶۷.
۶۱. دیاکونوف، ا. م.، *تاریخ ماد* ...، ص ۵۴۱.
62. Ansiklopedisi, Islam, cilt, 2, Istanbul, 1970, S. 93.
۶۳. زریاب‌خویی، عباس، *آذربایجان - تاریخ و جغرافیای تاریخی*، مندرج در *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، نشر مرکز *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱، ص ۱۹۵-۱۹۴.
۶۴. سامی، شمس‌الدین، *قاموس اعلام ترکی*، جلد ۱، استانبول، ۱۳۰۶، ص ۲۸. متن ترکی بدین شرح است: «آتروپاتنه (Atropatene) آذربایجانک اسکندر رومیدن صکره کی طوائف ملوک زمانده آلمش اولدیغی اسمدی، که بوده اسکندرک ضابطلرندن اولوب، اوراده تفرد ایدن (آتروپات) ه نسبتله حاصل اولمش بر اسمدی ...».
۶۵. رضا، همان، ص ۸۱، به نقل از: ابن‌فقیه، ابوبکر، احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، *ترجمه مختصرالبلدان*، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۶.



۶۶. دکتر جمال‌الدین فقیه، ضمن آنکه خود قول استرابو را مبنای درستی برای نام آذربایجان می‌داند، درباره نظریاتی از این نوع که بیشتر از پندار نویسنده سرچشمه می‌گیرد چنین می‌نویسد: «مقدسی و ابن‌فقیه و در جایی یاقوت متفقند که آذربایجان به نام آذرباذ بن بیوراسف خوانده شده است و هم اینان از قول ابن‌مقفع گویند آذربایجان به اسم آذرباذ بن ایران بن اسود بن سام بن نوح (ع) مسمی گشته است. بی‌آنکه بگویند که این اشخاص خود چه کسانی بوده‌اند و از کجا آمده‌اند. یا به چه علت و سببی این ایالت به نام آنان خوانده شده است. کاتب خوارزمی وجه عامیانه‌تری ذکر می‌کند و می‌گوید آذر از ماه‌های زمستانی است و معنی باد هم معلوم است آنگاه از ترکیب ایندو بی‌آنکه ذکر از پساوند «گان» به میان آورد آذربادگان را وزشگاه باد زمستانی (مهب ریح‌الشتاء) معنی می‌کند. جای دیگر یاقوت و به پیروی از وی مؤلف مرآت البلدان و گنج دانش و ریاض‌السیاحه [اثر حاج زین‌العابدین شیروانی] و عده‌ای دیگر از مورخان و لغت‌نویسان و به تقلید آنان فلاندن فرانسوی و بعضی سیاحان دیگر خارجی نام آذربایجان را مشتق از کلمه «آذر» به معنی آتش دانسته، یا اصولاً بودن آتشگاه‌ها را در آنجا موجد این نام پنداشته‌اند، چنانکه یاقوت خود می‌گوید: آذر به لغت پهلوی آتش و بایگان نیز به معنی حافظ و خازن است. آنگاه نتیجه می‌گیرد که معنی آذربایگان «بیت النار» است و بودن آتشکده‌ها را در این ناحیه دلیل بر رجحان و صحت مدعای خویش می‌پندارد. تاریخ‌گزیده گوید «مردی آذرباد نام در عهد او (شاپور ذوالاکتاف) در آذربایجان دعوی پیغمبری کرد اهل آن ولایت متابع او شدند، آذربایگان بدو باز خوانند». فرهنگ انجمن‌آرا می‌نویسد «آذربایگان نام آتشکده تبریز بوده به همین جهت آن ولایت را آذربادگان خوانده‌اند و آذرباد هم گویند، چون نام موبدی که آن را بانی بوده و بدو منسوب است، آذرباد بوده است. فرهنگ برهان قاطع درباره آذربادگان می‌نویسد چون در تبریز آتشکده بسیار بوده است، بنابر آن بدین نام موسوم شده. سپس ذیل کلمه آذربایگان «از آغوز نامی یاد می‌کند و گوید چون آن ولایت گرفت مرغزار اوجان او را خوش آمد. فرمود مردم او هر یک، یک دامن خاک بیاورند و آنجا بریزند. آنان چنین کردند، پشته عظیمی به هم رسید، نام آن پشته را آذربایگان کرد چه آذر به لغت ترکی به معنی بلند است و بایگان به معنی جای بزرگان و محتشمان و آنجا را با آن نام مشهور گردانید. این سخنان به کلی بی‌ارزش و از راه صواب فرسنگ‌ها به دور است. محمد حسین بن خلف تبریزی از روی قرائن زبان ترکی را می‌دانسته، ولی برای من معلوم نشد آن کدام لغت ترکی است که در آن آذر به معنی بلندی و بایگان به معنی محتشمان است و این افسانه عجیب را از کجا و چگونه ساخته است. [فقیه، جمال‌الدین، اتوریاتکان (آذربایجان و نهضت ادبی). تهران، انتشارات علمی، ۱۳۴۶، ص ۲، ۳، ۴].

۶۷. دیاکونوف، ا. م.، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۹، ص ۷۹ و ۸۲، با کمی تلخیص.

۶۸. سامی، شمس‌الدین، قاموس اعلام ترکی، ج ۶، استانبول، ۱۳۱۶ق، ص ۴۲۴۷.

۶۹. همان، ص ۴۷۴۷.

۷۰. رضا، همان، ص ۱۲۲. به نقل از:

- Forrer, E., *Die provinzeinteilung des assyrischen*.

- Leipzig, Reiches, 1920; / Rost p., Untersuchungen für altorientalischen, Geschichte - "Mittei - lungen der vorderasiatischen Gesellschaft "Leipzig-berlin 1897 / Streck M., Das Gebiet der heutigen landschaften Armenien, Kurdistan und westpersien nach den babilonisch-assyrischen keilinschriften, AZ, 1901, B d. XIII, XIV, XV.

۷۱. دوره هلنیستی با تسلط اسکندر شروع و تا روی کار آمدن اشکانیان ادامه داشته است.

۷۲. استاد علی اف و تعدادی از محققان محل گنک را در نزدیکی ده لیلان در مسیر میان‌دواب به ملکان محتمل می‌دانند [نک به علی اف، تاریخ اتوریاتکان، ص ۱۰۷].



۷۳. مارکوارت، یوزف، *ایران‌شهر*، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳، ص ۲۰۸ - ۲۰۶، با تلخیص.
۷۴. دیاکونوف، ا. م.، *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز ...، ص ۸۰ - ۷۹.
۷۵. Tabula peutigeriana، نامی معروف برای نگاره کونراد پویتینگر (۱۹۴۷ - ۱۸۶۵ م) انسان دوست آلمانی، این نگاره که در میان کاغذهای پویتینگر پیدا شده و از این روی به نام او معروف گردیده جاده‌های نظامی جهان را نشان می‌دهد و گویند در اصل در سده چهارم میلادی برای تنودوسیوس بزرگ روم شرقی (۳۹۵ - ۳۷۹ م) کشیده شده بود.
۷۶. این نام به احتمال زیاد نام رودخانه‌ای است در نزدیکی نقده فعلی که در اصطلاح محلی «گدار» گفته می‌شود.
۷۷. تاریخ ایران (از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان) جلد سوم قسمت دوم، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷، ص ۱۶۹ - ۱۶۸.
۷۸. یادآوری دوباره آنکه: رقم داخل پرانتز مربوط به تاریخ نگارش اثر نویسنده است.
۷۹. ابن خردادبه، *المسالك و الممالك*، ترجمه سعید خاکرند، مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل، تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۲۰.
۸۰. ابواسحاق، ابراهیم اصطخری، *مسالك و ممالك*، ترجمه فارسی (المالك و الممالك)، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۶۰ - ۱۵۰.
۸۱. رضا، همان ص ۱۲۹ - ۱۲۸، به نقل از: ابی‌عبدالله احمد بن محمد بن اسحاق الهمدانی (المعروف بابن الفقیه)، *البلدان*، تحقیق یوسف الهادی، بیروت، ۱۹۶۶، ص ۵۹۲ - ۵۹۱ و ۵۸۳ - ۵۸۲.
۸۲. رضا، همان، ص ۱۳۰ - ۱۲۹، به نقل از: ابن حوقل، *صورة الارض*، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۶، ص ۸۲ - ۸۵.
۸۳. رضا، همان، ص ۱۳۰، به نقل از: ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی، *احسن التقسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، بخش دوم، سرزمین ایران، تهران، ۱۳۶۱، ص ۵۵۰. پاراگراف ۳۷۵؛ ص ۵۵۹. پاراگراف ۳۷۷؛ ص ۵۶۰، ۵۶۲ و ۵۶۴.
۸۴. رضا، همان، ص ۱۳۱ - ۱۳۰، به نقل از ابی‌عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی، *معجم البلدان*، ج ۲، تهران، ۱۳۶۵، ص ۷۷۹؛ ج ۱، ص ۱۷۲.
۸۵. قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه با اضافات جهانگیر میرزا قاجار، به تصحیح و تکمیل میرهاشم محدث، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص ۳۴۲، ۳۵۱، ۳۹۹، ۴۶۸، ۶۰۶، ۶۴۱ و ۶۴۴.
۸۶. رضا، همان، ص ۱۳۱، به نقل از: ابوالفداء، *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۴۴۳ - ۴۴۲.
۸۷. مستوفی قزوینی، حمدالله، *نزهة القلوب*، به تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی، نشر طه، قزوین، ۱۳۷۸، ص ۱۳۷ - ۱۲۱.
۸۸. تبریزی، محمد حسین خلف، *متخلص به برهان*، برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، جلد ۱، تهران، ۱۳۴۲.
۸۹. سامی، شمس‌الدین، *قاموس اعلام ترکی*، ج ۱، استانبول، ۱۳۰۶، ص ۶۷.
۹۰. رضا، عنایت الله، *آذربایجان و اران (آلبانیای قفقاز)*، تهران، نشر ایران زمین، ۱۳۶۰، ص ۵۲، به نقل از:
91. "Entsiklopedicheskii Slovar", pod redaktsiei Professor I. E. Andreevskago, Tom 1, SPb., 1890, str 359.
۹۲. رضا، همان، به نقل از:
- "Entsiklopedicheskii Slovar", Tom XIII, izdateli Brokgauz, (Leiptsig), Efron, SPb, 1894, str. 818-819.
۹۳. رضا، همان، ص ۵۳، به نقل از:



Ibid, str. 819.

۹۴. رضا، همان، ص ۵۶، به نقل از:

"Entsiklopedicheskii Slovar", pod redaktsiei Professor I. E. Andreevskago, Tom 1, SPb., 1890, str 212-213.

۹۵. رضا، همان، به نقل از:

"Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia" Glav. Redaktor A. M. Prokhorov. Trete izdanie Moskva izdatelstvo "Sovetskaia Entsiklopediia" 1970, Tom 1. str, 248.

۹۶. رضا، همان، ص ۵۷، به نقل از:

"Kratkaia Geograficheskaia Entsiklopediia" Glav. redaktor. A. A. Grigorev, Tom 1, Gos. Nauch. izdatelstvo "Sovetskaia Entsiklopediia" Moskva, 1960, str 38.

۹۷. رضا، همان، ص ۵۸، به نقل از همان.

۹۸. رضا، همان.

۹۹. بارتولد، و. و.، جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام، ترجمه لیلا ربن شه، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵، ص ۷۱-۷۰.

۱۰۰. همان، ص ۷۱.

۱۰۱. پان ترکیسم، ایدئولوژی ملی‌گرا و جنبشی سیاسی- فرهنگی در اواخر قرن ۱۳ ق/ ۱۹ مه میلادی. این عقیده سیاسی خواهان وحدت فرهنگی، زبانی و سیاسی تمامی ترک‌هایی بود که براساس زبان‌های خویشاوند، تبار، تاریخ و سنن مشترک قابل شناسایی‌اند. براساس این اندیشه ترک‌زبانان مسلمان، به‌ویژه آنان که در ترکیه، قبرس، شبه‌جزیره بالکان، اتحاد شوروی سابق، عراق، ایران، افغانستان و ترکستان شرقی (سینک یانگ) زندگی می‌کنند، اجزای یک ملت بزرگ به‌شمار می‌آیند و همه آنان باید به رهبری ترکیه در یک دولت متحد شوند [رئیس‌نیا، رحیم، ماده پان‌ترکیسم، مندرج در دانشنامه جهان اسلام، ج ۵، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۴۶۶].

۱۰۲. رسول‌زاده، محمد امین، جمهوری آذربایجان، چگونگی شکل‌گیری و وضعیت کنونی آن، ترجمه تقی سلام‌زاده، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۸۰، ص ۱۰۸.

۱۰۳. همان، ص ۶-۴.

منابع اصلی

- ابن خردادبه، المسالک و الممالک، ترجمه سعید خاگرد، تهران، مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل، ۱۳۷۱.

- ابواسحق، ابراهیم اصطخری، مسالک و ممالک، ترجمه فارسی (المالک و الممالک) از قرن ۶-۵ هجری، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۸.

- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ، جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام، ترجمه لیلا ربن شه، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵.

- بارتولد، ویلهلم، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور (طالب‌زاده)، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۲.

- بریان، پیر (Briant, Pierre)، تاریخ امپراتوری هخامنشیان (از کورش تا اسکندر)، جلد ۲، ترجمه مهدی سمسار، تهران، نشر زریاب، ۱۳۷۷.

- تاریخ ایران (از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان)، جلد سوم، قسمت دوم، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷.



- تبریزی، محمدحسین خلف، متخلص به برهان، برهان قاطع، جلد ۱، به اهتمام دکتر محمد معین، تهران، ۱۳۴۲.
- جهانگیر میرزا، تاریخ نو، شامل حوادث دوره قاجاریه از ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ قمری، تهران، انتشارات علی‌اکبر علمی، ۱۳۲۷.
- حسینی، صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر بن علی، زیادة/التواریخ- اخبار امرا و پادشاهان سلجوقی، مصحح متن عربی دکتر نورالدین، ترجمه رمضان علی روح الهی، تهران، انتشارات ایل شاهسون بغدادی، ۱۳۸۰.
- دیاکونوف، ا. م.، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹.
- رئیس‌نیا، رحیم، تاریخ عمومی منطقه شروان، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۸۰.
- رئیس‌نیا، رحیم، ماده پان‌ترکیسم، مندرج در دانشنامه جهان اسلام، تهران، ۱۳۷۹.
- رسول‌زاده، محمد امین، جمهوری آذربایجان (چگونگی شکل‌گیری و وضعیت کنونی آن)، ترجمه تقی سلام‌زاده، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۸۰.
- رضا، عنایت‌الله، آذربایجان و ایران (آلبانیایی قفقاز)، تهران، انتشارات ایران زمین، ۱۳۶۰.
- رضا، عنایت‌الله، ایران از دوران باستان تا عهد مغول، تهران، نشر وزارت خارجه، ۱۳۸۰.
- زریاب خویی، عباس، آذربایجان- ماده تاریخ و جغرافیای تاریخی آذربایجان، ج ۱، مندرج در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، نشر مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- سامی، شمس‌الدین محمد، قاموس اعلام ترکی، ج ۲، استانبول، ۱۳۱۶ ق.
- علی‌اف، اقرار، تاریخ آتورپاتکان، ترجمه شادمان یوسف، تهران، نشر بلخ، ۱۳۷۸.
- فقیه، جمال‌الدین، آتورپاتکان (آذربایجان و نهضت ادبی)، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۴۶.
- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، آثارالبلاد و اخبارالعباد، ترجمه جهانگیر میرزا، به تصحیح میرهاشم محدث، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- کسروی، سید احمد و کاروند کسروی، به کوشش یحیی ذکا، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۶.
- لسترنج، گای، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- مارکوارت، یوزف، ایران‌شهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ترجمه دکتر مریم میراحمدی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳.
- مستوفی قزوینی، حمداله، نزهةالقلوب، به کوشش دبیرسیاقی، انتشارات طه، ۱۳۷۸.
- مشکور، محمد جواد، نظری به تاریخ آذربایجان، تهران، انتشارات کهکشان، ۱۳۷۵.
- Ansiklopedisi, Islam, cilt, 2, Istanbul, 1970, S. 93.

منابع فرعی

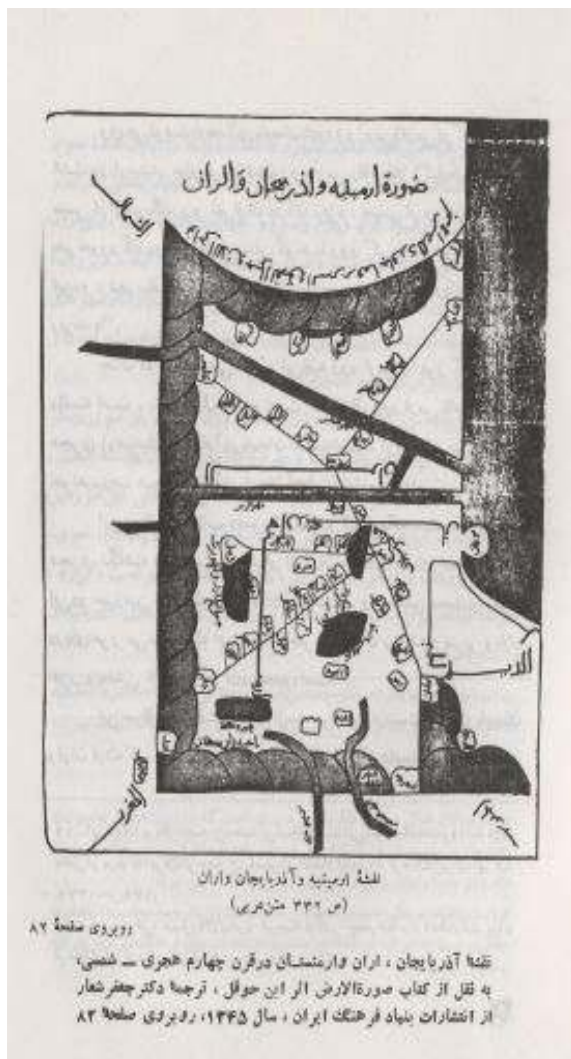
- ابن حوقل، صورةالارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۵، نقشه ارمنیه و آذربایجان و به نقل از متن عربی.
- ابوالفداء، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، ۱۳۴۹.
- الحموی الرومی البغدادی، ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، ج ۲، تهران، ۱۳۶۵، ص ۷۷۹، ج ۱.
- الهمدانی، ابی عبدالله احمد بن محمد بن اسحاق (المعروف بابن الفقیه)، کتاب البلدان، تحقیق یوسف الهمادی، بیروت، ۱۹۶۶.

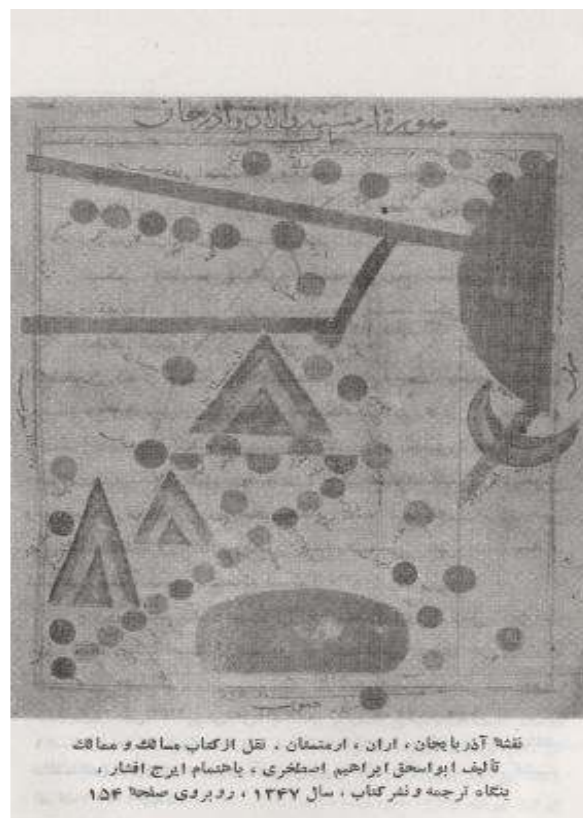


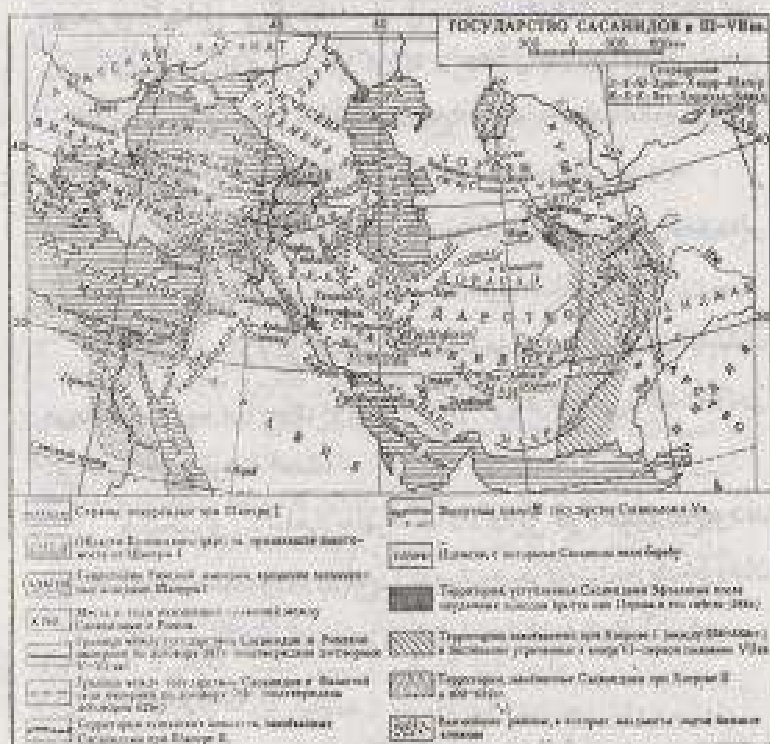
- تذاکیر دیوان‌الانار القدیمه بالهند، صفه المعموه علی البیرونی، التقطها زکی ولیدی طوغان، مجموعه جغرافیایی سزگین، ج ۱۸.
- جوانشیر قراباغی، میرزا جمال، تاریخ قراباغ (متن فارسی - اصلی)، باکو، ۱۹۵۹.
- شمس‌الدین، ابی‌عبدالله محمد بن احمد مقدسی، احسن‌التقسیم فی معرفه‌الاقالیم، به تصحیح دخویه، لیدن، ۱۹۰۶ م.
- عمادالدین اسمعیل بن محمد بن عمر، المعروف به ابوالفداء، تقویم‌البلدان.
- فاوشت بوزند، تاریخ C □ b، ۱۸۸۳، ص ۱۷۵، دستور، آ. پ. ناواسلسوا، نامه ۷۶، x، ص ۲۸.
- کارنامه اردشیر بابکان، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، تهران، ۱۳۵۴.
- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، احسن‌التقسیم فی معرفه‌الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، بخش دوم، سرزمین ایران، تهران، ۱۳۶۱.
- منجم‌باشی، احمد بن لطف‌الله، باب فی الشدادیه من کتاب جامع‌الدول، بتحقیقه و نشره ولادیمیر مینورسکی، کمبریج، ۱۹۵۳ م.
- نولدکه، تئودور، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران، ۱۳۵۸.
- یاقوت حموی، معجم‌البلدان، لایپزیک، ۱۸۶۶، ج ۱.
- یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب، البلدان، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، تهران، ۱۳۵۶.
- "Entsiklopedicheskii Slovar", pod redaktsiei Professor I. E., Andreevskago, Tom 1, SPb., 1890, str 212-213.
- Arriani, Anabasis, Recognovit C. Abicht, Lips. 1886.
- Azarbayčan Tarixi, s.205-206.
- Azerbaijan, Istoriia, Akademiia nauk Azerbajjanskoi SSR: VI, Baku, 1958.
- Barkhudarian, M., Istoriia Agvan, Tbilisi, 1902.
- Bartold, V. V., sochineniia, V.III, Moscow, 1965, p. 334.
- Damdamaev, M. A., Lukonin, Kulturai ekonomika drevnego, irana, Moscow, 1980, p. 41.
- Dorn, B., Kaspil, o Pokhodakh Drevnikh russkikh v Tabaristan, spb, 1875.
- Forrer, E., Die provinzeinteilung des assyrischen Reiches, Leipzig, 1920.
- Geography, Strabo, XI.
- Gevorgin, M. A., Kommentarii, a Istoriia Armenii Favstos Buzanda, Erevan 1953, p. 225.
- Grantovskii, E. A., Drasprostraneniia iranskikh Plemenna Territorii Irana, V Kn, Istoriia Iranskogo Gosudarstva kulouri, Moscow, 1971.
- Guidil, ZDMG, 43, V, VI, VII, 1889.
- Henning, W. B., Mitteliranische Handbuch, Leiden, 1958, p. 62.
- Impolskii, Z. I., Kvoprosu Obodnoimennost Drevneishego.
- KrimSkii, A. E., Straritsi iz istorii severnogoili Kavkazskogo Azerbaidzana (Klassicheskaia Albaniia), Sb. Si. V chest E. F. Oldenburga, Moscow, 1934.
- Movses kalankatuatsi, Istoriia, Starni Aluank, Perevod sh. v. Smbatiana, Erevan, 1984.
- Naseleniia Atropateni Albani, Tr, Instituta istorii ifilosofi, 1954, V. 4.
- Nyberg, N. S., Manual of Pahlavi, I, Texts, Wiesbaden, 1964.
- Pliny, Natural History, With An English Translation VI, 28, 29.
- Procopius, XX, IV.
- Rost, p., Untersuchugen fur altorientalischen, Geschichte- "Mittei-lungen der vorderasiatischen Gesellschaft", Leipzig-berlin, 1897.
- Strabo, The geography of strabo ... XI, 13, 1; Arrian, Anab, III, 8. 4.
- Strabo, The Geography Of Strabo, With an Englis Translation, London, The Loeb Classical Library, 1969.
- Streck, M., Das Gebiet der heutigen landschaften Armenien, Kurdistan und westpersien nach den babylonisch-assyrischen keilinschriften, AZ, 1901, B d. XIII, XIV, XV.
- The Simok, IV, III.
- Tskhovereba, Kartlis, Podgotov. SG. Kaukhchishvili, I, Tbilisi, 1955, p. 15.



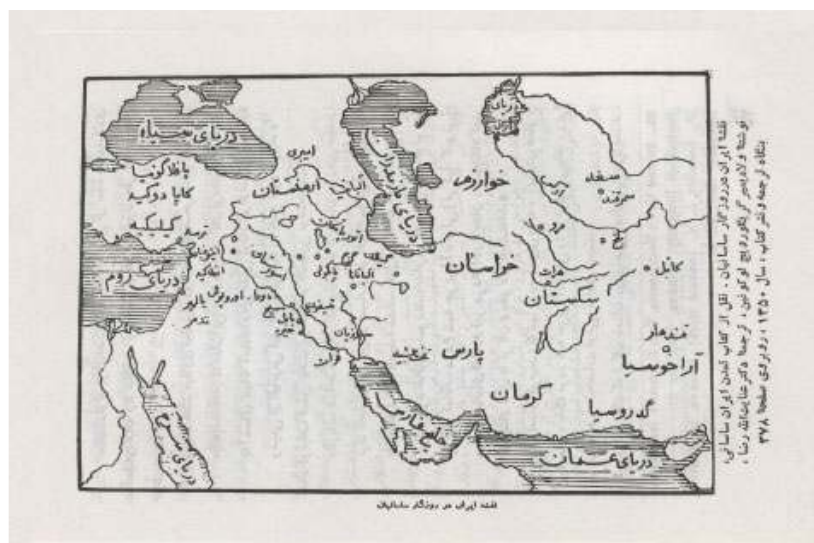
شعر از بختیار وهابزاده شاعر قفقازی:
 آقایان ندانستند یکی است این سرزمین تبریز هم باکو هم آذربایجان است
 روح و زبان مردمی را تنها روی کاغذها تقسیم کردن آسان است
 نقشه آذربایجان واحد!! به نقل از: مجله آذربایجان چاپ آنکارا، شماره ۳۳۵، سال ۲۰۰۰.
 توطئه مشترک محافل پان ترک‌گست و پان آدریست برای جدایی آذربایجان از ایران؟!
 مربوط به بخش مقدمه و پایانی
 مربوط به صفحات ۵ و ۳۲







تقسی ایران ساسانی در سده‌های سوم تا هفتم میلادی، نقل از کتاب تاریخ ایران، بقلم چند تن از محققان شوروی، زیر نظر ابوالوفاء، از انتشارات دانشگاه دولتی مسکو، سال ۱۹۷۷، ص ۱۱۹



نقل از کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی نوشته لسترنج نقشه ۱ روبه‌روی ص ۲۴ مقدمه مربوط به صفحات ۹ و ۱۰.



نقل از تاریخ ماد نوشته دیاکونوف، نقشه روبه روی ص ۲۰۸
مربوط به صفحات ۱۴، ۱۵، ۱۶ و ۲۷



نقل از تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان پژوهش دانشگاه کمبریج صفحه ۱۵۲
مربوط به صفحات ۲۹ و ۳۰



نقل از کتاب تعلیمات اجتماعی پنجم دبستان مربوط به صفحه ۴۰



پرسش

- ۱- دو قسمت کشور جمهوری آذربایجان به وسیله‌ی کدام کشور از یک دیگر جدا شده‌اند؟ و ارمنستان
- ۲- چهار دلیل اهمیت شهر باکو را بنویسید: ۱- زیست‌گه‌ی پران و ماهیگری شهر بندری
- ۳- جز باکو، سه شهر دیگر جمهوری آذربایجان را نام ببرید: گنجه، آستارا و عظیم‌آباد
- ۴- جدول را کامل کنید.

جمهوری آذربایجان				
موقعیت کشور نسبت به ایران	پایتخت	مهم‌ترین رودها	دین	زبان
شمال شرقی	باکو	کورا، آرس	اسلام	ترکی

برای مطالعه

جمهوری آذربایجان در حدود ۸ میلیون نفر جمعیت دارد.

مساحت این کشور ۸۶ هزار کیلومتر مربع است.

آب و هوای این کشور در سواحل دریای خزر، معتدل و مرطوب و در بقیه‌ی نواحی، معتدل تا یل به سرد است.

حکومت آذربایجان، جمهوری است. در گذشته این کشور از ولایت‌های ایران بود اما فتح‌علی‌شاه قاجار در جریان جنگ با روسیه‌ی تزاری، پس از امضای قراردادهای گلستان و ترکمان‌چای سراسر نواحی شمالی رود آرس و از جمله آذربایجان را به روسیه واگذار کرد.

۳۷

نقل از کتاب تعلیمات اجتماعی پنجم دبستان مربوط به صفحه ۴۰

شماره ۲۹۷ ■ سال پنجم ■ خننه ۱۰ مرداد ۱۳۸۲

آذربایجان

دانش اولماسایدی

■ عارف حسن حاداد

تاریخین

پاران عاز
کوجور

آنا یوردوم آذربایجان

دانش اولماسایدی

■ عارف حسن حاداد

■ اسماعیل محمد تاتی احمدلی

اوره ییمین یوجاغیسان
آنا یوردوم آذربایجان

«پایک» بابام دیوان قورموش
آنا یوردوم آذربایجان

باهار یاغلی بیر دیارسان
آنا یوردوم آذربایجان

باغلار دولو میوه باردیر
آنا یوردوم آذربایجان

تؤکولسه ده ناحاق قانین
آنا یوردوم آذربایجان

گؤزل لرین حیالی دیر
آنا یوردوم آذربایجان

آتین دان ینره انمیشدی
آنا یوردوم آذربایجان

گونش لی گون لرین گله
آنا یوردوم آذربایجان

آیریلاندا ایچدی زهر
آنا یوردوم آذربایجان

وطن بایراغی یوکسه لیر
آنا یوردوم آذربایجان

چیچک لرین قویما سولا
آنا یوردوم آذربایجان

«آنام دوشغا وطنیم سن»
آنا یوردوم آذربایجان

سن آنامین قوجاغیسان
عدلیت اوجاغیسان

کشیمینده ائلیم دورموش
دوشمانینا ضربه وورموش

اوزان لاردان یادگارسان
کیم دئیر کی سن سولارسان

داغلارین باشی قاردیر
هر یاندا حورعتین واردیر

تاریخ بویو ، آدین ، سائین
تؤکمز دیر شرف سائین

پایلاقلارین صفالی دیر
سنون لرین وقالی دیر

سنه «پایک» گؤوه لیمیشدی
نوریاغینا دوشه نلیمیشدی

آدین بزرگ بییزیم الله
ینر اوزونه نور سیله

«پایک» ، «نیریز» ، «کنجه» ، «اهر»
بیرله شجکک بیر گون سحر

دان ینرینده اولدوز گلیر
دوشمانلارین باغیرین ده لیر

جانلار سنه قوربان اولان
اوره ییمیز غم له دولان

«عدلی» یم سن عتیم سن
صباحیم سان دونه نیم سن

ینر اوزونده بشر غان اتلامازدی
قائیم حؤکمدار، باش اولماسایدی،
اینسان اؤلردی نه یورد تالاردی
ملاذلارین علمی دانش اولماسایدی،

یم ندیر؟ دولاندا یلمزدی اینسان،
آنلار پاشاردی، آزاد لراولان،
زولفر مارکلیب، سولمازدی اینسان،
نؤزرتیدن آخان باش اولماسایدی،

«حسن» ام جیسیم ده چیرینچیر -
اوروک،
دوئانی فلاکت یوزویوب کترچیک،
یورینچیر اوزونه یول تاییین کترک،
تکله آزادلیغا قوش اولماسایدی

محبتی

یولولون کلینندن سیلینب کتتمز
کولتن محبتی، گول محبتی
لشیقین شت زامان دورموز دلیلین
وطن محبتی، ائل محبتی

یورونویام سائیت آخان سولارین
اراد دلیک کرین، صاف دیولولارین
ینستار قلینده کی عشقین، ایللارین
گتتمز اوروکیم تن بیل، محبتی
من اوزوم فرهادام، وطنیم شیرین
قونیندا بسله دیم سن شیرین -
شیرین،

د تن ده شیریندی، بالان دا شیرین
آنا محبتی، دیر محبتی
کولول اولماسادا بالان یانی ایچ

ترجمة آیات ۱۷ و ۱۸:

باکو، تبریز، گنجه، اهر
سپیده دم روزی یکپارچه خواهد شد
زهر خوردند هنگام جدایی
سرزمین مادریم آذربایجان
نمونه‌ای از صدها مورد مطالب مندرج در نشریه‌های منتشره در آذربایجان
مربوط به صفحه ۳۹